

رویای دست نیافتنی آب
برای محرومان!

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران

خیزش

شیده رخ فروز

بارها و بارها از رسانه های تبلیغاتی رژیم جملاتی نظیر «در مصرف آب صرفه جویی کنیم»، «آب مایه حیات است، آن را هدر ندهیم»، «النظافه من الایمان» و هزاران شعار ریز و درشت دیگر از سوی مسئولان در زمینه تأمین آب و اقدامات عمرانی، به گوش می رسد. اما واقعیات زندگی دردناک هزاران خانوار شهری و روستایی و دست و پنجه نرم کردنشان با مشکلات حیاتی مانند تهیه آب (حتی برای آشامیدن)، روی دیگر این تبلیغات بیشرمانه است. جمهوری اسلامی که طی سال ها موجودیت ننگین خویش و با اعمال سیاست های ضد مردمی، هدفی جز سودجویی و تأمین رفاه و آسایش اقلیت سرمایه دار و زمیندار و وابستگان به نهادهای ارتجاعی اش، دغدغه دیگری نداشته است، دشمنی اش را با حیات انسان ها و محیط زیست و جانداران وابسته به آن نشان داده است. در اثر اعمال این گونه سیاست ها که با فساد شدید دستگاه های اجرائی و به هدر دادن منابع عظیم و بودجه کشور همراه است، دیگر دریاچه ای، تالابی، گونه های گیاهی و جانوری و آثاری

شماره ۱۱ تیر ۱۳۹۱



فهرست:

- رویای دست نیافتنی آب برای محرومان! ص ۱
- حمله وحشیانه رژیم اسلامی به فعالان کارگری و دستگیری آنان محکوم است ص ۵
- تشدید روند خانه خرابی دهقانان و نابودی کشاورزی ص ۶
- سازمان های طبقه کارگر ص ۱۰
- گرانتر شدن قیمت نانو خالی تر شدن سفره ها ص ۱۳
- میانگین نرخ استثمار کارگران در ایران ص ۱۶

177 روستای بالای 20 خانوار استان فاقد شبکه آبرسانی هستند ... 600 خانوار از اهالی روستای القار به دلیل بی آبی طی 14 سال اخیر مجبور به مهاجرت شدند. ... در برخی مواقع روستائیان به منظور رفع نیاز خود مجبور به استفاده از آب غیر بهداشتی هستند.» (همان منبع)

این در حالی است که برطبق آمار سازمان ملل مصرف سرانه آب در سطح جهان برای کشاورزی، دامداری، صنعت، خدمات و خانگی 1243 متر مکعب در سال است، که مصرف شبانه روز آن 3405.5 لیتر می شود. با در نظر داشتن اینکه از مجموع این مصرف 8 درصد آن شامل مصارف خانگی مانند نوشیدن، آشپزی و نظافت است، مصرف سرانه متوسط خانگی جهانی آب در شبانه روز تقریباً 272.5 لیتر می شود. این مقدار برای شهروند آمریکایی تقریباً 548 لیتر و برای شهروند چینی 153.5 لیتر است. و برطبق برآورد دکتر پراکاسام تاتا که کارشناس هندی در این زمینه است حداقل ممکن مصرف خانگی آب مورد نیاز یک انسان 50 لیتر در شبانه روز است.

این وضعیت اسف بار مختص به اغلب روستاهای ایران نیست و شهرهای بزرگ صنعتی نیز با این معضل دست به گریبانند. از جمله در شهرهای جنوبی که رژیم حتی خاک آن

از حیات و آبادانی در رگ های خشکیده ایران باقی نگذارده اند. آنها در قفسی که ساخته اند، نه تنها نان را از دهان محرومان دریغ داشته اند (به بهانه وقیحانه پرداخت مبلغ ناچیز یارانه ای آن و نیز گران تر کردن نرخ اخیرش) بلکه به لبان تشنه خانوارهای محروم از آب نیز اهمیتی نمی دهند و با اجرای طرح هدفمندی یارانه ها اقدام به گران کردن آب بهای مصرفی خانوارها نیز نموده اند.

«... هم اکنون آب را تبدیل به رویای دست نیافتنی برای 54 هزار خانوار روستایی کرده تا تمام چشم امیدشان به تانکرهای آبرسانی باشد. ... پس از چندین سال خشکسالی های پی در پی در خراسان جنوبی امروز آب به رویای دست نیافتنی برای برخی روستائیان تبدیل شده و حتی نوشیدن جرعه ای آب گوارا از ته دل قنات های خروشان آن، که روزگاری آبادانی را در روستاها جاری می کرد بر دل اهالی آن مانده است. ...» (روزنامه آفتاب یزد - 91/2/5)

«15 لیتر سهم هر روستایی از آب. ... سهم شان از آب برای تمام طول روز 15 لیتر آب است. در حالی که متوسط نیاز هر روستایی از نعمت آب 70 لیتر در روز از سوی مسئولان اعلام می شود اکنون چگونه می توان با 15 لیتر آبی که با تانکر حمل می شود گذران زندگی کرد؟ ...»

جا را نیز به توبره کشیده است و سود سرشار منابع و صنایع بزرگ نفت، گاز، پتروشیمی، لوله سازی، صنایع فولاد، کشتیرانی و ... را از قبل استثمار مطلق کارگران و کارکنان این صنایع، به جیب پرشدنی ز الوصفان سرمایه دار دولتی، شبه دولتی و خصوصی روانه ساخته است. اما ساکنان محروم این مناطق را از امکانات اولیه و حیاتی زندگی محروم نموده است:

«انصاری (نماینده آبادان) وضعیت آب مردم آبادان را نابسامان دانست و با پیش بینی اینکه مردم این منطقه تابستان سختی را در پیش خواهند داشت، افزود: با کمال تأسف در این ایام که به شهرها و روستاها سفر می کنم، درد بزرگی که احساس می شود این است که مردم از این آب ناسالم و غیربهداشتی ناراضی هستند و برای همین آب ناسالم نیز از مردم پول می گیرند. آبی که به عنوان آب شرب به مردم می دهند نه تنها برای آشامیدن خوب نیست بلکه به درد حیوانات و درختان هم نمی خورد. ... مشخص نیست چه بر سر اعتبارات آمده است. در برخی از روستاها شاید در بیست و چهار ساعت، دو ساعت آب داشته باشند. در آن دو ساعت چه می توانند کنند؟ ... بر اثر بی توجهی محض دولت ها به کشاورزی، زمین ها از بین رفته است ...» (روزنامه کارون 91/1/27)

در همین مناطق حتی آب مصرفی ساکنان نیز بدون استفاده از پمپ های خانگی از فشار لازم برخوردار نبوده و قابل استفاده نیست و علاوه بر آن نیز هزینه نصب دستگاه تصفیه آب برای رفع آلودگی آب، فشاری دیگر به خانواده ها است که همه از پس آن بر نمی آیند. به علاوه حمل بشکه های سنگین آب آشامیدنی تصفیه شده توسط زنان تا درب منزل، رنج دیگری افزوده بر رنج های معمول آنان است. علاوه بر اینها، حتی با «شهروندانی که در یک قدمی پایتخت آب شرب ندارند» روبروئیم:

«... قیامدشت با 60 هزار نفر جمعیت در 20 کیلومتری جنوب شرق تهران واقع شده است. ... از زمان ایجاد شهرستان قیامدشت در سال 1350 تاکنون مردم این منطقه از آب لوله کشی قابل شرب محروم هستند. ... آب لوله کشی قیامدشت به دلیل شور بودن و برخورداری از املاح زیاد، قابل شرب نیست و تنها برای شست و شوی ظرف به کار می رود. ... از این رو مردم قیامدشت آب شرب خود را از طریق شرکت های خصوصی تأمین می کنند. ... برای هر دبه 20 لیتری باید 200 تومان پرداخت کنند. ... مردم قیامدشت طبق تعرفه شهرهای اطراف تهران بابت آب لوله کشی پول پرداخت می کنند. ... بدین ترتیب مردم قیامدشت دوبار هزینه آب را پرداخت می کنند.» (همان منبع - 91/2/2)

دولت جمهوری اسلامی از قبل زندگی با ذلت و محرومیت مردم نیز به کسب درآمد برای خود و سرمایه داران خصوصی وابسته به رژیم، غافل نیست و دوبار مردم را پوست می کند!

اوضاع در روستاهای دورافتاده سیستان و بلوچستان به مراتب غیرانسانی تر از هر نقطه دیگری است و هر انسان آگاه و شرافتمندی را وامی دارد که ننگ و نفرت خود را نثار رژیمی سازد که با زنان و کودکان چنین می کند: «روستای گجک در دپ در استان سیستان و بلوچستان است. ... وقتی یک سرویس بهداشتی نداشته باشی، آب لوله کشی ندیده باشی و هنوز مجبور باشی تا پایین کوه بروی تا یک سطل آب روی سرت بگذاری و به سختی بالا بیاوری تا آب خوردن داشته باشی و جلوی عطش بچه هایت را بگیری، " لطافت زنانه " چه معنی دارد! ... در همین کشور، در چند صد کیلومتری ما هنوز کسانی هستند که اینگونه آب مایحتاج خود را تأمین می کنند. وضعیت آب که این باشد، بهداشت چه معنی دارد! وقتی مجبوری از همان آبی که از زیر پای دام ها جاری است، بنوشی و دست و صورتت را بشویی، آب تصفیه شده چه معنی دارد! وقتی دغدغه ات تهیه یک پارچ آب باشد تا جگر سوخته کودکانت زیر آفتاب 50 درجه را خنک کنی، جایی برای فکر کردن به

لباس تن شان نمی ماند. ...» (همان منبع - 91/3/21 - تأکید از ما است)

در سایر نقاط و حتی محیط های آموزشی نیز کمبود آب آشامیدنی معضلی دیگر بر مشکلات جوانان است، چندی پیش دانشگاه آزاد گرمسار در محیطی غیر استاندارد اقدام به برگزاری کلاس برای دانشجویان نمود که فاقد آب آشامیدنی بوده و اعتراض دانشجویان را برانگیخت. در مدارس مناطق گرم نیز دانش آموزان مدارس دولتی باید خود آب خنک به همراه داشته باشند که باز هم حمل و نقل آن بویژه برای کودکان دبستانی مشکل ساز است.

جمهوری اسلامی حیاتی ترین و ابتدایی ترین نیاز مردم را به حال خود رها کرده و نمی خواهد و قادر نیست در جهت تأمین آن حتی گامی بردارد. رفع معضل نبود آب مصرفی و آشامیدنی سالم و تأمین آن نیز همچون سایر معضلات گریبانگیر توده ها، به شیوه انقلابی و تنها به دست توانای دولت شورائی کارگری، میسر است. دولتی که پس از درهم کوبیدن رژیم کنونی، مالکیت منابع طبیعی مانند دریاها، رودخانه ها، جنگل ها و چراگاه ها را اجتماعی خواهد کرد و حق بهره برداری از این منابع را به شوراها و دیگر تشکل های دموکراتیک توده ای واگذار خواهد نمود و از فعالیت تعاونی و

اسلامی به ضد فعالان کارگری را به منزله هشداری برای سرکوب با نقشه و سیستماتیک اعتراضات و مبارزات کارگری و دموکراتیک در جامعه ایران بداند و برای خنثی کردن آنها آمادگی ذهنی و عملی خود را بیشتر، تازه تر و همه جانبه تر نماید، بر ضرورت مبارزه با رژیم در عرصه های مختلف تأکید داشته باشد و تدابیر لازم را در این عرصه ها به کار برد.

مبارزات فعالان کارگری و تدابیرشان به ویژه باید تأمین کننده استقلال سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر باشد. برای این وظیفه خطیر آنان باید به تشدید مبارزه آگاهانه به ضد سرمایه داری و رژیم حاکم پردازند. یکی از ضروری ترین تدابیر مبارزاتی کارگران به ویژه در جامعه ای استبدادی مانند ایران برای تداوم مبارزه و ارتقای آن به مبارزه ای انقلابی، که تنها راه رهایی این طبقه از استثمار سرمایه داری و حکومت اختناق است، تلفیق درست و مناسب کار علنی با فعالیت مخفی است. متأسفانه به این تدبیر که امر اثبات شده در مبارزه جهانی پرولتاریاست، در ایران بسیار کم بها داده می شود. در صورتی که از یک سو وجود تشدید سیاست های نظامی گری حکومت ایران و افسارگسیختگی نیروهای امنیتی آن و از سوی دیگر وخامت زندگی توده های مردم، از جمله به خاطر تورم افسارگسیخته، که رژیم اسلامی را شکننده تر و وحشت زده تر و

دسته جمعی برای بهره برداری از منابع فوق پشتیبانی می کند و به این تعاونی ها در زمینه تأمین اعتبار، تهیه وسائل مورد نیاز فعالیت آنها و خرید محصولاتشان کمک می کند. توده مردم باید از هم اکنون بر سر مسائل حیاتی زندگی خود آگاهانه به دخالت گری و اقدام عملی روی آورند.

حمله وحشیانه رژیم اسلامی به فعالان کارگری و دستگیری آنان محکوم است

روز جمعه ۲۶ خرداد، جمعی از اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، که در حال برگزاری مجمع عمومی سالیانه خود در شهر کرج بودند، مورد هجوم وحشیانه نیروهای امنیتی هار رژیم اسلامی و ضرب و شتم مامورین مسلح قرار گرفتند. بنا به گزارش کمیته هماهنگی ۶۰ تن از فعالان کارگری توسط نیروهای امنیتی مهاجم دستگیر و تا روز ۲۸ خرداد ۹ نفر از دستگیر شدگان هنوز در بازداشت قرار دارند و بقیه آنان آزاد شدند.

این برخورد حکومت ایران، مانند همه برخوردهای تاکنونی آن به فعالان کارگری، بیانگر ماهیت ضد کارگری و ضد دموکراتیک رژیم ننگین جمهوری اسلامی است. طبقه کارگر باید این نوع برخوردهای افسارگسیخته رژیم

سیاست به له شدن کشاورزان زحمتکش زیر بار فقر و بیکاری و ورشکستگی می انجامد. این روند موجب پرتاب هرچه بیشتر کشاورزان به صفوف بیکاران و یا روی آوردن آنان به کارهایی نظیر دستفروشی می شود. همین روند از سوی دیگر باعث از بین رفتن زمین های کشاورزی در حاشیه شهرها و تبدیل آنها به ویلاها و مجتمع های مسکونی و در نتیجه ایجاد رشته های سود آوری نظیر ساخت و ساز و واردات بی رویه محصولات کشاورزی از سوی دولت است. این روند فقر مضاعفی بر کشاورزان تحمیل کرده و ضربات جبران ناپذیری به اقتصاد کشاورزی کشور وارد ساخته است. مشکلات عمده کشاورزان مربوط به مسایل متعدد از جمله تعیین قیمت های تضمینی دولت برای خرید محصولات به پایین ترین حد ممکن، که حتی قیمت تمام شده برای کشاورز را نیز دربر نمی گیرد، عدم پرداخت مطالبات کشاورزان، عدم دسترسی کشاورزان به وسایل مورد نیاز مانند کود شیمیایی، بذر و سم (و قیمت بالای آنها)، هزینه ماشین آلات، هزینه تأمین آب، عدم توانایی پرداخت وام های کمر شکن بانکی و غیره و غیره می شود که تماماً در انحصار دولت و نهادهای وابسته به آن قرار دارد. مجموعه این عوامل منجر به نابودی کشاورزی و خانه خرابی خانوارهای کشاورز گردیده است.

بنابراین هارتر می سازد، ایجاب می کند که فعالان کارگری بسیار آگاهانه تر و مسئولانه تر به این الزامات بیندیشند و در این موارد چاره جویی کنند.

ما خود را ملزم می دانیم که به فعالان کارگری این را گوشزد کنیم که آزادی عده ای از فعالان را موضوعی موقت تلقی کنند و از آمادگی برای تهاجم مجدد رژیم و یا دستگیری های انفرادی. حتی همین عده از رفقای خود غافل نباشند. بی شک فعالان کارگری توجه دارند که یکی از وسایل مقابله با تهاجم رژیم جمهوری اسلامی کار تدارکاتی برای اعتراضات و اعتصابات وسیع کارگری و توده ای به سیاست های پیگیر ضد کارگری و ضد دموکراتیک این رژیم است.

۲۹ خرداد ۱۳۹۱

جمعی از کمونیست های ایران (آذرخش)

تشدید روند خانه خرابی دهقانان

و نابودی کشاورزی

شیده رخ فروز

سیاست های ضد مردمی و تخریبی جمهوری اسلامی در ارتباط با کشاورزی و علیه کشاورزان روز به روز آشکارتر می شود. این

نیز با سیاست های اقتصادی رژیم و افزایش قیمت های اخیر و تشدید گرانی، در سبد غذایی خانوارهای ایرانی بخشی از هزینه ها را به خود اختصاص داده است. در این میان تنها سرمایه داران دولتی و خصوصی حاکم در این صنعت هستند که از قبل واردات این محصول و به قیمت راندن کشاورزان از عرصه تولید و خانه خرابی شان و بالا بردن قیمت چای مصرفی، به سودهای میلیاردی چنگ انداخته اند.

« ... به علت عدم اعمال سیاست های حمایتی دولت تولید چای از 75 هزار تن در سال های 80 - 79 به 25 هزار تن در سال جاری کاهش یافته است. ... به دلیل این که برداشت چای برای کشاورزان دارای صرفه اقتصادی نیست به همین دلیل آنها ترجیح می دهند برای کسب درآمد به کارهایی از قبیل دستفروشی در حاشیه کلانشهرها بپردازند. ... تا زمانی که سودهای میلیاردی از واردات غیررسمی چای عاید واردکنندگان آن شود و به تولید داخلی بها داده نشود، نمی توان بهبود اوضاع را انتظار داشت. ... طی سال های اخیر قیمت خرید تضمینی به موقع تعیین نشده و پس از تعیین نیز قیمت مناسبی برای آن لحاظ نشده است. همچنین هیچگاه به موقع پول و دستمزد کشاورزان پرداخت نشده و تسهیلاتی هم برای اصلاح

«... به دلیل عدم پرداخت مطالبات توسط دولت 50 درصد از چایکاران به کارگر روزمزد ساختمانی تبدیل شده اند. ... عدم پرداخت مطالبات و واردات بی رویه چای توسط مافیای دولتی موجب شده است که بیش از 50 درصد از کارگران، باغات چای کشور را رها کرده و در غالب کارگر ساختمانی و به صورت روزمزد، گذران معیشت می کنند. ... در حال حاضر هزینه کاشت، داشت و برداشت چای بیش از 35 میلیارد تومان است و دولت باید بابت خرید برگ سبز بیش از 60 میلیارد تومان به چایکاران پرداخت کند. ... دولت 9 میلیارد تومان از میزان مطالبات برگ چای سبز سال گذشته را پرداخت نکرده است. ... هم اکنون به مدت 2 سال است که میزان خرید برگ چای سبز به رغم افزایش 20 تا 30 درصدی ثابت مانده است.» (روزنامه آفتاب یزد - 91/1/31)

چای که یکی از پرمصرف ترین مایحتاج ضروری مردم ایران محسوب می شود، از سال های قبل (سال های جنگ) نیز با سیاست کوپنی رژیم، با تشکیل صف های طولانی و یا ارائه دفترچه بسیج اقتصادی (که در شهرهای بزرگ حکم مرگ و زندگی را در تأمین مایحتاج مردم و حتی شغل و امرار معاش منوط به داشتن آن محسوب می شد) و هزار ترفند دیگر از سوی سرمایه داران حاکم توزیع می گردید، هم اکنون

باغات چای اختصاص نمی یابد.» (همان منبع – 91/3/9)

یکی دیگر از معضلات کشاورزان تعیین قیمت تضمینی محصول از سوی دولت است که روند نابودی کشاورزی و باز گذاشتن دست دلالان و سلف خران زالوصفت (از کانال های دولتی و غیردولتی) در چاپیدن کشاورزان و فروش محصول با قیمت سرسام آور در بازار را در پی دارد. «شالیکاران به قیمت های تضمینی اعلام شده برنج از سوی دولت می خندند. ... قیمت های اعلام شده نه تنها به روز نیست بلکه متعلق به چند سال قبل است. ... لیست اعلام شده به وسیله دولت درباره قیمت خرید تضمینی برنج 3 سال قبل کاربرد داشته و با توجه به نرخ تورم حاکم بر جامعه امروز، با شرایط بازار همخوانی ندارد.» (همان منبع – 91/2/5)

همین سیاست های دولتی در رابطه با دیگر محصولات پایه ای کشاورزی (مانند گندم) نیز حاکم است. مهم ترین خبر داخلی حاکی از افزایش رسمی قیمت نان در تهران و برخی شهرهای دیگر است. پیامد این امر محروم ساختن اکثریت زحمتکش جامعه از قوت غالب مصرفی در غیاب سایر مواد غذایی ضروری مورد نیاز آنان و بالطبع فقر و بیماری روزافزونشان است.

« ... دولت گندم 500 تومانی را 390 تومان از کشاورزان می خرد! ... دولت نرخ خرید تضمینی گندم در سال 91 را 395 تومان اعلام کرده در حالی که قیمت تضمینی گندم در سال 90 حدود 360 تومان بود که با احتساب تورم 20 درصدی باید قیمت خرید دولت بیش از این باشد.» (91/2/11) «معاون وزیر نیرو قیمت تمام شده آب شهری را 1000 و هر متر مکعب آب کشاورزی را 300 تومان اعلام کرده است. ... یعنی اگر برای 1 هکتار گندم به فرض 5 هزار مترمکعب آب مصرف کنیم، کشاورز باید 1/5 میلیون تومان پول آب بدهد. ... با فرض برداشت 5 تن گندم در هر هکتار و لحاظ قیمت 300 تومان برای هر کیلوگرم از این محصول، کل درآمد ایجاد شده برای کشاورز معادل قیمت آب مصرفی خواهد بود. ... در سالی که تدارکات بخش کشاورزی در بدترین شکل ممکن پس از انقلاب بوده و علیرغم بارش های مناسب، به دلیل عدم دسترسی کشاورزان به کود، سم و بذر، این قشر اقدام به کشت زمین های خود نکرده اند. در چنین شرایطی به طور حتم تولید با افت جدی مواجه خواهد شد. ... در حال حاضر سم با قیمت های آزاد در اختیار کشاورزان قرار می گیرد و هر کیسه کود 50 کیلوگرمی نیز به قیمت 40 هزار تومان عرضه می شود. ... این روزها بسیاری از مردم قدرت مصرف برخی کالاهای

نکته ای که اهمیتی ندارد وضعیت توده ها و محرومیت هر چه بیشتر آنهاست.

«یک کارشناس کشاورزی خبر داد بیکاری ده ها هزار نفر در پی واردات گسترده قند و شکر. قره یاضی از بیکاری گسترده کارگران در بخش کشاورزی کشور خبر داد و خاطرنشان ساخت: به دلیل واردات گسترده کالای کشاورزی تعداد زیادی از کارگران فعال در این صنعت بیکار شدند.» (91/1/30)

عملکرد جمهوری اسلامی در این عرصه نیز همگام با تمامی عرصه های مرتبط با زندگی و هستی توده ها، نشان از وخیم تر شدن اوضاع موجود دارد و تنها هنر مسئولان همان گونه که خود نیز معترفند پر گوئی های فریبکارانه و برگزاری جلسات بیهوده است: «رئیس کمیسیون کشاورزی مجلس: طبق معمول در این گونه جلسات یکسری صحبت ها و نکات مطرح می شوند و نمایندگان نقطه نظرات خود را بیان می کنند. ... وزیر هم در مقابل یکسری توضیحات می دهد اما برگزاری این جلسات به این شیوه نتایج خوبی در بر ندارد و بهره ای به مردم نمی رسد.» (91/3/18)

ظرفیت عملی جمهوری اسلامی در مقابل توده ها اعمال سیاست های کنونی با چاشنی سرکوب و فشار است. این سیستم کشاورزی خرد قادر به

کشاورزی را ندارند. درآمد طبقات کارمند یا کارگر فقط 10 درصد افزایش داشته اما میانگین رشد قیمت مواد غذایی حدود 40 درصد بوده است.» (91/1/31)

وضعیت محصولات دامی (گوشت) و شیر (لبنیات) نیز بدتر از چای، برنج، گندم، میوه و صنعت قند و شکر است و این یعنی باز هم تشدید بیکاری و به حداقل رسیدن (و در اکثر موارد به صفر رسیدن) مصرف این مواد در سبد غذایی خانوارهای زحمتکش.

«نرخ تمام شده شیر برای دامداران از قرار هر کیلو 770 تومان است. ... قیمتی که دولت مشخص کرده 630 تومان است و به بهانه تخصیص علوفه، دامداران در حال ضرر کردن هستند و این درحالی است که کارخانه های خرید شیر از دامداران نیز مرتبا تهدید می شوند. ... آن وقت یک مسئول بی فکر می گوید بگذارید همه گاوهایشان را کشتار کنند، بگذارید شیرهایشان را به چاه بریزند و همه کارگرهایشان بیایند تحصن کنند ما شیرخشک وارد می کنیم و بازار را تنظیم می کنیم.» (91/3/18)

در این که راه حل های وقیحانه مسئولان رژیم باز هم به قیمت "تنظیم بازار" به نفع سرمایه داران و باند های مافیایی حاکم و اقلیت مرفه جامعه منجر می شود هیچ شبهه ای نیست و تنها

ریشه کن کردن فقر و تأمین رفاه توده ها نیست و تنها از طریق انقلاب و پیوستن دهقانان زحمتکش و استثمارشونده به کارگران و اقدام انقلابی در جهت زیر و رو کردن بساط حاکم و تحقق برنامه های انقلابی شوراهای کارگران و زحمتکشان، و برقراری تولید بزرگ سوسیالیستی از جمله در کشاورزی می توان فقر و بهره کشی را برانداخت.

سازمان های طبقه کارگر

شیده رخ فروز

برگرفته از طرح برنامه کمونیست های ایران

3- شورا، نقش و وظایف آن

در تاریخ جنبش کارگری نمونه های چندی از شوراها (شوراهای کارگری و شوراهای دیگر) به وجود آمدند که در امر مبارزه طبقاتی پیشروی های بزرگی داشتند. از مهمترین نمونه های این نوع شوراها، باید از شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان در روسیه، و شوراهای کارگران و سربازان در آلمان نام برد. بقیه ی شوراها (یا سازمان هائی که چنین نامی به خود نهادند) هرگز نتوانستند در حد این نوع شوراها، همچون نهاد یا سازمان نوین کارگری عمل کنند.

شوراهای نوع روسیه و آلمان ارگان مبارزه برای کسب قدرت سیاسی، یعنی ارگان انقلابی برای برانداختن دولت بورژوائی، و نیز ارگان اعمال قدرت سیاسی کارگران بودند (که در روسیه موفق شدند و در آلمان موفقیت‌های جزئی و موقتی بدست آوردند). آنچه می توان گفت این است که بخش انقلابی شوراها در آلمان دقیقاً خواستار درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی و اعمال حاکمیت کارگران بودند. بنابراین شورا از نظر تاریخ جنبش کارگری، یعنی شوراهای تاریخی، شوراهای واقعی ارگان مبارزه برای کسب قدرت سیاسی پیش از پیروزی و ارگان اعمال قدرت سیاسی پس از پیروزی در انقلاب اند. این مفهوم و این اسم به آنها و عملکردشان اطلاق شده، یعنی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان در روسیه و آلمان (و نیز در انقلاب مجارستان، بلغارستان و غیره پس از جنگ جهانی اول)، شوراهائی که در مواردی در چین وجود داشتند (به ویژه در سالهای 1924 تا 1927)، ارگانهای اعمال قدرت سیاسی اند: شوراها ارگان برانداختن دولت بورژوائی و ارگان دولت کارگری اند. پس اولین نکته در مورد شوراها سیاسی بودن آنهاست، شوراها آلترناتیو سیاسی طبقه کارگر در مقابل سیستم اداری - نظامی دولت بورژوائی، حکومت پارلمانی، مجلس مؤسسان و غیره اند.

رفرمیستی و سازشکارانه به ارگانی با هدف غیر انقلابی و بنابراین مغایر با تعریف و نقش خود تبدیل شود.

پرسش این است که آیا شورا به عنوان ارگان قدرت دولتی کارگران، می تواند در شرائط غیرانقلابی به وجود آید؟ دولت‌های بورژوائی که حتی سندیکاها را اصلاح طلب را به سختی تحمل می کنند، چگونه می توانند شورا یعنی سازمانی که مدعی قدرت سیاسی است (و تا آنجا که به اعمال این قدرت می پردازد) را تحمل کنند؟ آنها قطعاً با همه دستگاہ سرکوب پلیسی، نظامی و امنیتی خود آن را مورد یورش قرار خواهند داد. ممکن است پاسخ داده شود شورا مقاومت می کند و کارگران را به دفاع از سازمان خود و دستاوردهای خویش فرا می خواند. پاسخ این است، اگر شورا توان چنین مقابله ای را داشته باشد شرائط انقلاب در آن حال به وجود آمده است، یعنی با شرائط غیرانقلابی روبرو نیستیم! اگر منظور از شورا قدرت سیاسی و یا ارگان اداره ی اقتصادی باشد، سؤال این است که در شرائط غیرانقلابی، شرائطی که اکثریت کارگران و اکثریت مردم به سمت انقلاب کشیده نشده اند (یا حداقل بی طرفی توأم با حسن نیت نسبت بدان نشان نداده اند) و شرائطی که دولت بورژوائی هنوز تسلط کامل دارد و دچار ضعف و سردرگمی نشده، آری در چنین شرائطی

دومین نکته درباره شوراها این است که (در مورد شوراهائی که واقعا و تاریحا وجود داشته و عمل کرده اند حرف می زنیم و نه از محصولات ذهنی اشخاص و یا سازمانهای منفردی که در بهترین حالت گروه کوچکی از کارگران را متشکل می کردند و بر خود نام شورا نهاده بودند، حتی اگر اقداماتی برای کسب قدرت هم کرده باشند) شوراها سازمانهایی اند که در شرائط بحران انقلابی، در وضعیت و موقعیت انقلابی، امکان ظهور و عملکردشان وجود دارد. شورا در وضعیت رکود سیاسی، در وضعیت سلطه سیاسی بورژوازی نمی تواند وجود داشته باشد. چنین "شورایی" یا به دلیل نبودن وضعیت انقلابی (که معنی آن توازن نیروها به نفع بورژوازی و قدرت دولتی آن است) سرکوب و نابود می شود (حتی در شرائط انقلابی چنین امکانی هست، مورد شوراهای برلن و سرکوب خونین آن توسط نوسکه وزیر کشور حکومت سوسیال دموکرات به رهبری ابرت که پس از استعفای قیصر رئیس دولت شد) و یا اینکه تغییر ماهیت می دهد و در بهترین حالت به "ارگان مبارزه ی سیاسی" تبدیل می شود (چنانکه خواست و تعریف کائوتسکی از شورا چنین بود) و نه ارگان دولت پرولتری. شورا حتی به عنوان "ارگان مبارزه سیاسی" نیز نمی تواند دوام آورد مگر آنکه تحت سیاست

بورژوازی و ایجاد دولت کارگری (در مورد شوراهای) و خلع ید و کنار زدن سرمایه داران و مدیران بورژوا و کنترل و اداره ی تولید (در مورد کمیته های کارخانه و محل کار) است. خلع ید از سرمایه داران و مدیرانشان مستلزم به زیر سؤال بردن مالکیت بورژوائی است که خود به معنی وجود وضعیت و ذهنیت انقلابی است.

در ایران "بحث تئوریک" در مورد اینکه کارگران باید سندیکا ایجاد کنند یا شورا، به عنوان بحثی واقعی، بحثی راهگشا نمی توانسته وجود داشته باشد و به فرض وجود چنین بحثی، هر دو طرف بازنده بوده اند! عینا مانند بحث ترجیح چشم راست به چشم چپ یا بعکس: شرکت کنندگان در چنین "بحثی" هر دو بازنده اند یکی چشم راست را از دست می دهد و دیگری چشم چپ را! اما برنده اصلی این "بحث" و این "جدال" کس دیگری است، برنده ی اصلی آن رژیم جمهوری اسلامی است که با تشکیل "شورا" های اسلامی کار، هر شکل مستقل کارگری (مستقل از کارفرما، دولت، احزاب سیاسی و نهادهای دینی) یا جوانه تشکیل آن را برای مدتی در هم کوبید. جدال واقعی نه جدال بین شورا و سندیکا، بلکه جدال بین کارگران که خواهان تشکلهای خویش اند (سندیکا، حزب کارگری، شورا، کمیته کارخانه،

چگونه می توان شورا ساخت حتی اگر صرفا وظائف اقتصادی مانند کنترل و اداره ی تولید و غیره در نظر گرفته شود؟ اگر منظور این است که کارگران نه براساس پیشه و حرفه، بلکه براساس صنعت که حرفه ها و تخصصهای زیادی را دربر می گیرد سازمان داده شوند و بالاتر از آن خود سازمانهای صنعتی مختلف با هم متحد شوند، این دیدگاه نره ای از سازمان اتحادیه ای (در مفهوم مدرن آن) فراتر نمی رود و معایب خود را دارد، زیرا در کارگران توهم ایجاد می کند که گویا منظور از شورا (دولت کارگری) و یا کمیته کارخانه (ارگان مدیریت کارگری) همین تشکلهای موجود است! و آنان را از تلاش برای ایجاد تشکلهای ویژه در شرائط ویژه (شورا به عنوان ارگان قدرت دولتی در شرائط انقلابی) باز می دارد یا آن را کند می کند. شورا و کمیته کارخانه (و نیز سازمان سراسری تنظیم اجتماعی تولید که براساس مالکیت اجتماعی و مدیریت کارگری و به دست مولدان آزاد متحد بنا می شود، یعنی سازمان تولید سوسیالیستی - که آنها سازمانی کارگری است) در هر شرائطی قابل تشکیل نیستند شوراهای کارگران و کمیته های کارخانه و محل کار در وضعیت انقلابی به وجود می آیند، زیرا آنها سازمانهایی اند که وظیفه فوری و مقدمشان برانداختن قدرت سیاسی، قدرت دولتی

شورا یک نظام سیاسی ویژه است که از طریق آن، قدرت دولتی کارگران یا توده های مردم، به بهترین وجه می تواند اعمال شود. این نظام یا ساختار سیاسی، با نظام پارلمانی، در جمهوری های بورژوائی نزدیکی و شباهت ندارد. در واقع شورا به مثابه قدرت سیاسی، همان مفهومی است که مارکس از کمون پاریس (اولین دولت کارگری) در کتاب جنگ داخلی در فرانسه ارائه می دهد. این قدرت یا نظام سیاسی، به بهترین وجه منافع کارگران و سایر توده های زحمتکش را تأمین می کند.

گرانتر شدن قیمت نان

و خالی تر شدن سفره ها

شیده رخ فروز

افزایش روزانه قیمت کالاها در دور جدید تشدید گرانی، موجب بالا رفتن مجدد قیمت نان، یعنی اساسی ترین و پرمصرف ترین نیاز مردم محروم جامعه شده است. اکنون مردم باید نان را با افزایش 30 درصدی قیمت آن، در سفره هایی که روز به روز خالی تر از مواد لازم خوراکی برای زنده ماندن است، تهیه کنند. سبذ غذایی خانوارهای کارگری دیگر خالی از گوشت، لبنیات و میوه، و بنابراین تهی از پروتئین، املاح

سازمان سراسری تنظیم و برنامه ریزی تولید سوسبالیستی، هرکدام برحسب نیازهای مبارزاتی و وضعیت تکاملی خود جنبش کارگری) و بورژوازی و دولت بورژوائی است که دشمن همه این تشکلهای می باشند و ارگان سلطه کارفرما، دولت و پلیس را به نام شورای اسلامی بر آنها چیره کرده اند.

طبقه کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان شهر و روستا پس از برانداختن دولت بورژوائی، یا در روند این عمل، باید ارگان قدرت سیاسی خود، یعنی شوراها را که بیانگر حاکمیت اکثریت جامعه بر اقلیت استثمارگر است، به وجود آورد. شوراها دولت طبقه کارگرند. دولت شورائی که با تسلیح عمومی مردم، دموکراسی مستقیم، انتخابی و قابل عزل بودن مقامات دولتی (هرگاه که انتخاب کنندگان اراده کنند) و لغو همه امتیازات مشاغل دولتی مشخص می شود، نظام سیاسی متفاوتی از نظام سیاسی جامعه سرمایه داری یعنی دستگاه نظامی - اداری بورژوائی و سیستم پارلمانی است. این دولت از نمایندگان واحدهای کار و فعالیت در شهرها، روستاها و محلات به وجود می آید. تمام قدرت در دست شوراهاى متحد نمایندگان کارگران، زحمتکشان روستا و شهر و دیگر شوراهاى دموکراتیک توده های مردم است.

ضروری، ویتامین ها و سایر مواد ضروری برای سلامتی است. پس از افزایش قیمت برنج، مصرف نان و در کنار آن ماکارونی و حبوبات بیشتر شد. حال که آنها هم افزایش قیمت یافته اند، مصرفشان کاهش یافته است. به جای گوشت، سویا (پروتئین گیاهی) و انواع عصاره های مرغ و گوشت، و به جای میوه و سبزیجات تازه، مصرف انواع نامرغوب و یا حتی حذف آن، خانواده ها را دچار محرومیت بیشتری ساخته است. بالطبع زنان زحمتکشی که درمانده تر از پیش وظیفه مدیریت فقر خانوار را بر دوش دارند، تحت فشارهای روحی بیشتری قرار گرفته اند که چگونه این اوضاع فلاکتبار را کنترل کنند. البته باید توجه داشت که این مسأله در خانواده هایی معتبر است که شاغل اند و درآمد ناچیزی دارند. وضع زندگی کارگران فصلی و کارگرانی که با اخراج سازی های وسیع به صفوف بیکاران رانده شده اند و سایر اقشار بی چیز روشن است که تا اندازه وخیم و دردناک است. اکنون مسأله مهم این است که با گرانی قیمت نان، چه چیز دیگری را باید جایگزین این قوت لایموت خانواده ها نمود؟ اگر دولت سرمایه داران و زمینداران زالو صفت حاکم ضرورت و امکان این را بیابند که نان را نیز از دهان مردم بگیرند، شاید مصرف شلغم را

جایگزین مناسبی برای میلیون ها خانواده قلمداد کنند!

نانی که به رغم گرانی قیمت و بدی کیفیت، وزنش نیز آب می رود و برای خرید نوع مرغوب آن دو برابر نرخ فعلی باید هزینه پرداخت: «پس از افزایش قیمت نان سنگک، وزن چونه های هر عدد نان از 700 گرم به 600 گرم کاهش یافته است. این موضوع باعث کاهش کیفیت و اندازه نان سنگک شده و بسیاری از خریداران این نوع نان، به کوچک شدن اندازه و حجم نان سنگک اعتراض کرده اند. ... براساس این افزایش قیمت ها، قیمت جدید نان سنگک 600 تومان، نان بربری 500 تومان، نان تافتون 300 تومان و نان لواش 160 تومان تعیین شد. پیش از این قیمت نان سنگک 500 تومان، قیمت نان بربری 375 تومان، قیمت نان لواش 125 تومان و قیمت نان تافتون 250 تومان بوده است. افزایش قیمت نان سومین مرحله از افزایش قیمت پس از اجرای قانون هدفمندسازی یارانه ها است. در چند ماه اخیر بارها تولید کنندگان کالاها با کاهش کمی و کیفی محصولات و تولیدات خود، به شیوه های دیگر به دنبال افزایش قیمت تولیدات خود بوده اند.» (آفتاب یزد، شنبه 27 خرداد)

جمهور با تأکید بر اینکه وضع اقتصادی کشور خوب است، اظهار داشت: وضع مردم هم خوب است...» (همانجا، 21 خرداد) و یا اعلام نرخ تورم 6 درصدی توسط خود احمدی نژاد.

روند گرانی کالاهای اساسی و بویژه نان و در کنار آن افزایش 50 الی 60 درصدی اجاره بهای مسکن در کلان شهرها طی روزهای اخیر، علاوه بر وارد ساختن شدیدترین فشارهای اقتصادی به خانوارهای آسیب پذیر، تبعات اجتماعی وسیعی را نیز دربر خواهد داشت، از افزایش بیماری های روحی و جسمی گرفته تا تشدید اعتیاد، فساد و فحشا، بازماندگی از تحصیل کودکان و جوانان و در پی کسب درآمد کمی به خیابان و بازار کار کشاندن آنان و نیز زنان. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد تأثیر معضلات اخیر بر اقشار و طبقات میانی جامعه و پرتاب وسیع تر و سریع تر آنان به صفوف بی چیزان جامعه است. بی چیزانی که اگر خواهان تغییر اوضاع فلاکتبار خود هستند باید علیه حاکمیت کنونی با کارگران انقلابی متحد شوند و همگام با آنان برای نان و آزادی خود آماده جنگیدن باشند.

**برای ارتقای خیزش ما به یاری انقلابیان
پرولتاری نیازمندیم**

ruwo.iran@gmail.com

بازتاب نگرانی ها و اعتراضات مردمی در رابطه با گرانی نان مصرفی، و ترس حاکمان از وسعت و تشدید اعتراضات و به خطر افتادن حیات ننگین شان، پای "مراجع تقلید" و "حوزه علمی علمیه ی قم" را نیز به میان کشانده تا ریاکارانه و در پوشش های "شرعی" نقش محبوب و دلسوزانه برای مردم و مسکن برای تحمل مشکلات جامعه بازی کنند و نقش واقعی خود را در مقام شرکای تجاری و سهام بودن در سرکوب و چپاول مردم محروم پنهان سازند: «مردم گاهی ما را هم مقصر می دانند که چرا با صراحت این مسائل را نمی گوئیم. آیت الله ناصر مکارم شیرازی در دیدار با علی لاریجانی اظهار داشت: روزانه حدود 2 هزار نامه و ایمیل به دفتر ما ارسال می شود که نگرانی های مختلف مردم از جمله گرانی در آن ها ذکر می شود. وی افزود: عمده نگرانی مردم از گرانی، در گرانی نان ظاهر شده است و باید برای مقابله با این گرانی ها فکری کرد.» (همانجا) حضرات به اینکه چرا اوضاع چنین شده که مردم حتی از خرید نان مصرفی اشان نیز ناتوان باشند، مانند دزد از محل دزدی فرار می کنند و منت بر سر مردم دارند که به این رسیده اند (البته به ناگزیر و چه دیر) که باید برای مقابله با گرانی ها فکری کرد. آنها حتی خود را به نشنیدن بیشرمی هایی از این دست می زنند: «معاون اول رئیس

میانگین نرخ استثمار کارگران در ایران

سهراب شباهنگ

هر کارگر یدی یا فکری که در کارخانه، کارگاه ساختمانی، نیروگاه برق، معدن، کشتزار، بندر، مدرسه، دانشگاه و بیمارستان، هتل، رستوران و مراکز تفریحی و فرهنگی و یا بر روی وسائل حمل و نقل، ارتباطات، مخابرات، و غیره به کار مشغول است هر روز و هر ساعت استثمار را با گوشت و پوست خود احساس می کند و انباشت بی وقفه سرمایه و ثروت سرمایه داران و دیگر استثمارگران و فقر و سیه روزی خود و هم طبقه ای هایش را با چشمان خود می بیند. این واقعیت که کارگران استثمار می شوند و استثمار در جامعه سرمایه داری امری دائمی و روز افزون است برای کارگران و زحمتکشان و نیز برای هر انسان واقع بین و بی غرضی امری بدیهی به شمار می رود. هر کسی می داند که پول، پول نمی زاید و پیشرفته ترین ماشین ها و تأسیسات و مدرن ترین اتومات ها، ربات ها و رایانه ها نمی توانند بدون نیروی بدنی، عصبی و فکری کسانی که آنها را به کار می اندازند، برنامه ریزی و کنترل می کنند و تعمیر و نگهداری می نمایند کوچکترین محصول و خدمتی به وجود آورند. افزون بر این خود این ماشین ها، ربات ها، رایانه

ها، اتومات ها و غیره باید طراحی و ساخته شوند و این نیز جز با نیروی کار بدنی، عصبی و فکری کارگران یدی و فکری و جز با تکیه بر تکنولوژی و دانش که محصول کار فکری و یدی انباشت شده گذشته و حال است، میسر نیست.

بدین سان ممکن است این پرسش مطرح شود که پس چه نیازی به دانستن میزان و نرخ استثمار هست؟ کارگران می دانند که استثمار می شوند و همین کافی است. وانگهی استثمار، چه کم و چه زیاد، «غیر عادلانه» و «غیر انسانی» است و باید با آن مبارزه کرد: «کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم!»

ما می گوئیم مبارزه با استثمار و با نظام های استثمارگر و به طور مشخص مبارزه با سرمایه داری امری صرفاً اخلاقی نیست، بلکه مبارزه ای همه جانبه در حوزه های اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی است. مبارزه ای است که برای پیشبرد آن و برای به پیروزی رساندنش باید شناخت عینی و علمی داشت و شناخت عینی و علمی نمی تواند از شناخت و اندازه گیری کمی خود را بی نیاز بداند، هرچند که در آن خلاصه نمی شود چون تحلیل و بررسی کیفی نیز ضروری است و اینها همه باید در خدمت عمل انقلابی طبقه کارگر باشند.

1- مبانی نظری و روش شناختی

محاسبه نرخ استثمار

¹ در شیوه تولید سرمایه داری، کارگران مولد علاوه بر کار لازم، یعنی کاری که معادل محصولات و خدمات لازم برای بازتولید نیروی کار آنها و به عبارت دیگر معادل مزد دریافتی آنان برای مدت معینی است، مقداری کار اضافی یعنی کار رایگان یا پرداخت نشده که به صورت محصول اضافی در می آید، به کارفرمایان تحویل می دهند. در نظام سرمایه داری، کارگران از نظر اقتصادی مجبور به تحمل استثمار یا تحویل مقداری کار اضافی به کارفرمایان هستند چون فاقد وسائل تولید و وسائل زندگی اند و بدون فروش نیروی کارشان نمی توانند به زندگی ادامه دهند. از سوی دیگر نیروی کاری که نتواند در زمانی معین بیش از ارزش خود، یعنی بیش از مزد برای آن مدت، ارزش تولید کند استخدام نخواهد شد.

نسبت کار اضافی به کار لازم در زمان معین، نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار نام دارد. نرخ ارزش اضافی هم برای فرد کارگر مولد و هم

ما در این نوشته نخست مبانی نظری و روش شناختی محاسبه نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار، سپس مسأله ارزش و قیمت و نقش آن در محاسبه ارزش اضافی و نرخ آن، آنگاه روش مارکس در محاسبه ارزش اضافی براساس داده های واقعی و پس از آن محاسبه میانگین نرخ استثمار در ایران را توضیح می دهیم. در پایان، نتایج تحلیل و محاسباتی را که در طول نوشته انجام داده ایم، جمع بندی می کنیم. مقاله علاوه بر متن اصلی دارای 4 پیوست است که در زیر نویس ها به آنها ارجاع داده شده است. این پیوست ها بیشتر برای توضیح نظری برخی از مطالب و اطلاعاتی است که در مقاله مورد بحث قرار گرفته اند. خواننده ای که میل دارد زودتر از تحلیل و نتایج موضوع اصلی نوشته آگاه شود، می تواند در مرحله اول بدون مراجعه به این پیوست ها به خواندن مقاله ادامه دهد و پس از آن در صورت احساس لزوم به مطالعه پیوست ها بپردازد.

¹ - برای تعریف و توضیح کارگران مولد و غیر مولد به پیوست 1 رجوع کنید.

نرخ استثمار به عوامل مختلفی بستگی دارد که زمان کار روزانه، بارآوری کار و سطح مزد (به عبارت دیگر مقدار محصولات و خدماتی که برای بازتولید نیروی کار لازم اند) مهم ترین آن عوامل هستند. هر چند گرایش عمومی نرخ ارزش اضافی در جامعه سرمایه داری گرایش صعودی است، اما بی تردید مبارزه و مقاومت کارگران در مقابل کارفرمایان و دولت در محدود کردن نرخ استثمار مؤثر است.

کارگری که در یک واحد تولیدی کار می کند و یا ناظری خارجی که روند تولید سرمایه داری در دوره معینی، مثلاً یک سال، شش ماه یا حتی یک ماه، در آن واحد تولیدی را مورد بررسی قرار می دهد درکی از ارزش اضافی و حتی تا حدودی از میزان آن در آنجا به دست خواهد آورد، اما این میزان، دقیق نخواهد بود و به ویژه قابل تعمیم به کل جامعه نیست.

یک علت این امر آن است که بارآوری کار، سطح مزد، میزان ساعات کار (روزانه، هفتگی، ماهانه یا سالانه) کارگران رشته های مختلف و واحدهای مختلف ممکن است با یکدیگر تفاوت داشته باشند و معمولاً تفاوت دارند. بنابراین حتی اگر مشاهده و محاسبه ناظر ما در واحد تولید معینی درست باشد نتیجه ای که به دست می آورد در بهترین حالت بیانگر وضع آن واحد تولیدی

برای کل کارگران مولد در یک جامعه سرمایه داری قابل تعریف است. اگر کارگری روزانه 8 ساعت کار کند و در مدت 4 ساعت از این 8 ساعت ارزشی معادل مزد روزانه خود به وجود آورد مقدار کار اضافی روزانه او برابر $4=8-4$ ساعت و نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار او برابر $1=4:4$ و یا 100% خواهد بود. کار لازم و کار اضافی، هم بر حسب زمانی که بیانگر آن هستند و هم بر حسب معادل پولی زمان کار قابل اندازه گیری اند. اگر مزد روزانه کارگری که در بالا مثال زدیم 10 هزار تومان باشد، ارزش روزانه ای که این کارگر با توجه به نرخ استثمار 100% تولید می کند معادل 20 هزار تومان خواهد بود که 10 هزار تومان آن به صورت مزد به او برمی گردد و 10 هزار تومان دیگر به جیب کارفرما و دیگر استثمارگران می رود. اگر کار لازم او 3 ساعت باشد (یعنی در مدت 3 ساعت ارزشی معادل مزد خود تولید کند) و زمان کار روزانه همان 8 ساعت باقی بماند، کار اضافی روزانه او 5 ساعت می شود و نرخ استثمار برابر با $1/66=3:5$ و یا 166% خواهد بود. اگر به عکس کار لازم او 5 ساعت باشد و زمان کار روزانه ثابت بماند کار اضافی یا رایگان او 3 ساعت خواهد شد و نرخ استثمار یا نرخ ارزش اضافی برابر با $0/6=3:5$ و یا 60% خواهد گردید.

تفاوت داشته باشد. همچنین قیمت فروش محصولات آن واحد می تواند بیشتر یا کمتر از ارزش آن محصولات باشد. از این رو سود سرمایه دار یک واحد تولیدی ممکن است از ارزش اضافی تولیدی کارگران آن واحد بیشتر یا کمتر باشد. بنابراین نرخ ارزش اضافی ای که بر مبنای سود آن واحد بدین طریق به دست می آید می تواند از میزان واقعی یا حتی از میزان متوسط نرخ ارزش اضافی بیشتر یا کمتر باشد و گاهی این تفاوت ها قابل ملاحظه اند.

برای پرهیز از این نوع اشتباهات و یا به حداقل رساندن آنها و برای اینکه نرخ ارزش اضافی در کل جامعه (یا میانگین نرخ ارزش اضافی) به دست آید، باید تحلیل و محاسبه نه بر اساس داده های یک بنگاه یا حتی یک رشته تولیدی بلکه بر اساس داده های کل اقتصاد جامعه (یا به عبارت دقیق تر کل تولید سرمایه دارانه یا تولید بر اساس کار مزدی در جامعه مورد نظر) صورت گیرد. یعنی باید حوزه تحلیل و محاسبه، اقتصاد کلان باشد و نه اقتصاد خرد یا اقتصاد بنگاه. در ضمن در محاسبه حجم ارزش اضافی کل جامعه و نرخ ارزش اضافی کل، روزهای تعطیل و مرخصی با حقوق کارگران و مزایا و غیره هم در نظر گرفته می شوند و از آنجا که کل کار لازم و کل کار اضافی، و نرخ متوسط ارزش اضافی در یک سال مورد نظرند تفاوت های موجود در ساعات

خاص است و وضعیت عمومی را منعکس نمی کند یا تماماً منعکس نمی کند. از سوی دیگر، محاسبه ارزش اضافی در یک واحد تولیدی مستلزم محاسبه هزینه تولید و میزان فروش آن واحد در مدتی معین، مثلاً یک سال، است. اما هزینه تولید در هر واحد تولیدی مستلزم در نظر گرفتن قیمت ها (به ویژه قیمت مواد خام و کمکی، انرژی و هزینه های جاری دیگر یا هزینه واسطه) است. این قیمت ها می توانند نوسانات زیادی نسبت به ارزش هزینه های واسطه داشته باشند، همان گونه که استهلاکی که برای سرمایه

پایا (یا سرمایه استوار)² محاسبه می شود، چون بر اساس قیمت است امکان دارد با ارزش واقعی سرمایه استوار یا سرمایه پایای مصرف شده

² - اصطلاح سرمایه پایا (به انگلیسی fixed capital ، به فرانسوی capital fixe و به آلمانی fixes Kapital) را برای آن بخش از سرمایه مولد که در ماشین آلات، تأسیسات و ساختمان های تولیدی تبلور می یابد به کار می گیریم. در کتاب ها و نشریات اقتصادی سرمایه داری فارسی و نیز در آمارهای دولتی این اصطلاح به سرمایه ثابت ترجمه شده است.

ما سرمایه ثابت (به انگلیسی constant capital و به فرانسوی capital constant و به آلمانی konstantes Kapital) را در مفهوم مارکسی آن به کار می بریم که نه تنها ماشین آلات، تأسیسات و ساختمان های تولیدی بلکه مواد خام و کمکی، انرژی، ابزارها، وسائل یدکی و غیره را نیز دربر می گیرد.

اند قاعدتاً محاسبات مربوط به آنها باید براساس ارزش یعنی کار اجتماعاً لازم برای تولید آنها صورت گیرد (حال واحد ارزش را ساعت کار بگیریم یا هم ارز پولی آن تفاوتی ایجاد نمی کند). همچنین محاسبه کل حجم تولید و اجزای مختلف آن باید براساس ارزش انجام شود تا بتوان پس از کسر مقادیر لازم برای جانشینی سرمایه ثابت و سرمایه متغیر مصرف شده، مقدار کل ارزش اضافی را (طبیعتاً برحسب ساعات کار یا معادل پولی آن) به دست آورد و از تقسیم آن بر کل سرمایه متغیر، یعنی کل مزد کارگران مولد، که آن هم باید برحسب ارزش محاسبه شود، نرخ ارزش اضافی را محاسبه کرد. اما داده هائی که می توانیم از آنها استفاده کنیم و در دسترس اند براساس قیمت بازار کالاها محاسبه شده اند که می توانند با ارزش آنها تفاوت داشته باشند.

بنابراین سؤالی که مطرح می شود این است که آیا ما حق داریم محاسبات ارزشی را براساس قیمت های بازار انجام دهیم و آیا نتایج چنین محاسباتی معنی دار و قابل اتکا هستند؟

نخست ببینیم قیمت چیست و چه ارتباطی با ارزش دارد؟

نگاهی سریع به قیمت و عناصر تشکیل دهنده آن در سیر تاریخی تکامل اقتصادی بی فایده نیست.

کار کارگران واحدها، اختلاف مزدها، اختلاف در بارآوری کار در رشته های مختلف نیز خود به خود در محاسبه وارد شده اند.

البته در حوزه اقتصاد کلان هم، محاسبه دقیق نرخ ارزش اضافی به علت درهم تنیدگی داده ها در آمارهای سرمایه داری ساده نیست. این آمارها براساس مفاهیم اقتصادی مارکس تنظیم نشده اند و از این رو استخراج و محاسبه مقادیر کمی مفاهیم مارکسی از داده های اقتصادی سرمایه داری مستلزم مقداری تلاش و محاسبه مجدد و پذیرش حد معینی از تقریب و خطای محاسبه است. در ایران، افزون بر این مشکلات، کمبود داده های اقتصادی و به روز نبودن آنها و نیز پوشاندن و تحریف یک رشته اطلاعات هم «مزید بر علت» می شود.

2 - مسأله ارزش و قیمت

اما صرف نظر از این مشکلات فنی و اطلاعاتی برای محاسبه ارزش اضافی، یک معضل روش شناختی هم وجود دارد که باید آن را درست فهمید و راه حل قابل قبولی برای آن پیدا کرد. این مشکل که در بالا نیز بدان اشاره شد چنین است:

مفاهیمی مانند نرخ ارزش اضافی (و نیز سرمایه متغیر، سرمایه ثابت، ترکیب ارگانیک سرمایه، نرخ سود و غیره) چون به مقوله ارزش مربوط

اجتماعی برای تولید آن لازم بود (کار اجتماعاً لازم برای تولید آن کالا) تعیین می شد. مارکس این کار اجتماعاً لازم را ارزش بازاری می نامد.³ در شرایط عادی ارزش بازاری یک کالا با میانگین کار لازم برای تولید کالا تعیین می شود.

³ - مارکس در فصل 10 جلد سوم سرمایه می نویسد: «اینکه فرض شود کالاها در قلمروهای گوناگون تولید به ارزش خود فروخته می شوند تنها به این معنی است که ارزش آنها مرکز ثقلی است که قیمت ها به گرد آن نوسان می کنند و [میزان] افزایش و کاهش دائمی آنها گرایش به برابر شدن دارد. از سوی دیگر باید بین ارزش انفرادی کالاها که سازندگان مختلف تولید می کنند و ارزش بازاری آنها ... فرق گذاشت. ارزش انفرادی برخی از این کالاها پائین تر از ارزش بازاری آنها است (یعنی زمان کار لازم کمتری از آنچه در ارزش بازاری بیان می شود برای تولید آنها لازم است) در حالی که ارزش انفرادی کالاهای تولید کنندگان دیگر بیشتر از ارزش بازاری آنها است. ارزش بازاری را باید از یک سو همچون ارزش متوسط کالاهای تولید شده در یک حوزه معین در نظر گرفت و از سوی دیگر همچون ارزش انفرادی کالاهایی که در شرایط متوسط قلمرو مربوط به خودشان تولید می شوند و توده انبوه محصولات آن قلمرو را تشکیل می دهند. تنها در شرایط غیر عادی [فوق العاده] است که کالاهای تولید شده در بدترین شرایط یا در مساعدترین شرایط ارزش بازار را تنظیم می کنند و این ارزش بازار به نوبه خود مرکز نوسانات قیمت های بازار را تشکیل می دهد. این قیمت های بازار برای کالای واحدی یکسانند.» (تأکید از من است س. ش.)

در آغاز نظام تولید کالائی و هنگامی که سرمایه داری هنوز تکامل زیادی نیافته بود کالاها با ارزش خود، یعنی براساس کار لازم برای تولیدشان، مبادله می شدند. اما ارزش یک کالا به علت تفاوت های موجود در سطح بارآوری کار تولید کنندگان مختلف آن کالا (خواه تولید کننده های مستقل باشند یا بنگاه های سرمایه دارانه) و شرایط مختلف تولید و برحسب تولید کنندگان مختلف می توانست متفاوت باشد. یعنی برای یک کالا ارزش های انفرادی متفاوتی (بر حسب تولید کننده های مختلف) وجود داشت و دارد. تولید کننده ای با بارآوری کم و شرایط تولید نامناسب، کار بیشتری برای تولید کالای مورد نظر صرف می کرد (یعنی کالای او «گران» تمام می شد) و تولید کننده با بارآوری بالاتر و شرایط تولید بهتر، کار کمتری صرف تولید همان کالا می کرد (یعنی کالای او «ارزان» تمام می شد). اما با گسترش تولید کالائی، افزایش شمار تولیدکنندگان کالا در رشته های مختلف، گسترش ارتباطات و تجارت (داخلی و خارجی) و غیره، وجود ارزش های متفاوت برای یک کالای واحد نمی توانست دوام بیاورد و می بایست ارزشی واحد برای کالای واحد در سطح بازار شکل بگیرد. این ارزش دیگر نه ارزش انفرادی (یعنی مربوط به این یا آن تولید کننده)، بلکه ارزش اجتماعی بود یعنی ارزش یک کالا با مقدار کاری که به طور

تومان خواهد بود. روشن است که این ارزش با ارزش های انفرادی تولید کنندگان مختلف فرق دارد. تولید کننده های الف و پ مجبورند کالای خود را به ارزشی کمتر از ارزش های انفرادی کالای خود بفروشند و تولید کننده های ب و ت کالای خود را با ارزشی بیش از ارزش انفرادی کالای خود می فروشند (البته همگی به ارزش بازار می فروشند).

این وضعیت که گفته شد مربوط به حالتی است که مجموع 520 واحد کالائی که این تولید کنندگان به بازار عرضه می کنند با تقاضا برای این کالا برابر باشد. اگر تقاضا از این 520 واحد بیشتر باشد قیمت واحد این کالا از ارزش بازاری آن یعنی 8 ساعت و 39 دقیقه بیشتر خواهد شد و امکان دارد به 9 یا 10 ساعت برسد و حتی ممکن است از 11 ساعت (ارزش انفرادی کالای تولید کننده ای که کمترین بارآوری را داشت) هم بیشتر شود (یعنی بیش از 55 هزار تومان). اگر تقاضا از این 520 واحد کمتر باشد قیمت بازار از ارزش بازار کمتر خواهد شد و ممکن است به 8 ساعت یا 7 ساعت و حتی کمتر کاهش یابد (یعنی کمتر از 35 هزار تومان).

مارکس در سرمایه، جلد اول فصل سوم، مقیاس ارزش، می نویسد: «بیان ارزش یک کالا با طلا، یعنی اینکه بگوئیم X واحد از کالای A برابر

فرض می کنیم برای تولید کالای معینی 4 تولید کننده الف، ب، پ و ت وجود داشته باشند. تولید کننده (الف) 100 واحد تولید کند و ارزش انفرادی واحد کالای او (یعنی کار لازم برای تولید واحد آن کالا) برابر 11 ساعت باشد، تولید کننده (ب) 140 واحد تولید کند و ارزش انفرادی واحد کالای او 8 ساعت باشد، تولید کننده (پ) 160 واحد تولید کند و ارزش انفرادی واحد کالای او 9 ساعت باشد و تولید کننده (ت) 120 واحد تولید کند و ارزش انفرادی کالای او 7 ساعت باشد. ارزش بازاری این کالا برابر میانگین موزون ارزش های انفرادی است یعنی:

$$\begin{aligned} \text{ارزش بازاری} &= (100 \times 11 + 140 \times 8 + \\ &160 \times 9 + 120 \times 7) : (100 + 140 \\ &+ 160 + 120) = 4500 : 520 \\ &= 8/65 \text{ ساعت} \end{aligned}$$

یعنی ارزش بازاری این کالا و یا کار اجتماعاً لازم برای تولید این کالا و یا کار متوسط اجتماعی لازم برای تولید این کالا برابر 8/65 ساعت و یا 8 ساعت و 39 دقیقه خواهد بود. اگر معادل پولی ارزش تولید شده در یک ساعت (و نه مزد ساعتی یک کارگر که از ارزشی که او در این مدت تولید می کند کمتر است) را برابر 5000 تومان فرض کنیم ارزش بازاری (و یا به طور خلاصه ارزش) کالای مورد نظر در این مثال برابر با 43250

۷ واحد کالای پول [طلا] است، شکل پولی ارزش، یا قیمت آن است». به عبارت دیگر قیمت، بیان پولی ارزش است.

این در درجه اول بدان معنی است که قیمت و ارزش ماهیت و کیفیت یکسانی دارند که همان کار مجرد است. البته از نظر کمی نیز رابطه بسیار نزدیکی بین قیمت و ارزش وجود دارد و تغییرات ارزش (ناشی از تغییرات نیروهای مولد و بارآوری کار)، در قیمت منعکس می شوند و به شرط ثابت ماندن دیگر عوامل، دقیقاً تغییرات قیمت را رقم می زنند. در حالت «ایده آل» (یعنی هنگامی که عرضه یک کالا با تقاضای آن دقیقاً برابر است)، قیمت آن کالا و ارزش آن بیانگر مقدار یکسانی کار مجرد هستند. اما اینکه قیمت توسط ارزش تعیین می شود و قیمت بیان پولی ارزش است به این معنی نیست که همواره قیمت و ارزش از نظر کمی یکسانند. در جملاتی که از مارکس درباره ارزش بازار و قیمت آوردیم دیدیم که مارکس به روشنی می گوید: «اینکه فرض شود کالاها در قلمروهای گوناگون تولید به ارزش خود فروخته می شوند البته تنها به این معنی است که ارزش آنها مرکز ثقلی است که قیمت ها به گرد آن نوسان می کنند» (تأکید بر کلمات از من است. س. ش.).

مارکس در سرمایه جلد اول فصل سوم رابطه بین ارزش و قیمت را با تفصیل بیشتری چنین بیان می کند:

«قیمت، نام پولی کاری است که در کالا تحقق یافته است. بنابراین بیان هم ارز بودن یک کالا با مجموع پولی که قیمت آن را تشکیل می دهد نوعی همانگویی است درست همان طور که کلاً ارزش نسبی یک کالا بیانی از هم ارز بودن دو کالا است. گرچه قیمت همچون نشانگر [نمایانگر، شاخص]⁴ ارزش یک کالا، نشانگر نسبت مبادله آن با پول است، اما از اینجا نتیجه نمی شود که نشانگر این نسبت مبادله بودن ضرورتاً همان نشانگر کمیت ارزش بودن است. فرض کنیم زمان کار لازم برای تولید 12/7 کیلو گرم [چارک انگلیسی quarter] گندم با زمان لازم برای تولید 2 اونس طلا برابر باشد و 2 لیره استرلینگ، نام پولی 2 اونس طلا اختیار شود. بنابراین دو لیره استرلینگ بیان پولی ارزش 12/7 کیلو گرم گندم یا قیمت آن است. حال اگر شرایطی موجب شوند که قیمت 12/7 کیلو گرم گندم به 3 لیره استرلینگ افزایش یابد یا به 1 لیره کاهش پیدا کند در آن صورت با آنکه 1 لیره بسیار کمتر و 3 لیره بسیار بیشتر از آن هستند که بیانگر ارزش 12/7 کیلو گرم گندم باشند، با این همه قیمت آن

⁴ - exponent به انگلیسی و آلمانی، exposant به فرانسوی

غیر قانونمندی که خنثی گر یکدیگرند تحمیل می کنند». (تکیه بر کلمات از من است. س. ش.).

بنابراین حتی در حالت تولید کالائی نه چندان پیشرفته، قیمت بازار به گرد ارزش بازار یا به طور ساده قیمت به گرد ارزش نوسان می کند. البته به طور کلی ارزش، عامل تعیین کننده قیمت است و تغییرات عرضه و تقاضا نه قیمت بلکه نوسانات قیمت (به گرد ارزش) را تعیین می کنند.

با تکامل و گسترش شیوه تولید سرمایه داری نیروی کار به کالائی مانند هر کالای دیگر تبدیل می شود و ارزش آن مانند هر کالای دیگر با میزان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن (یا بازتولید آن) تعیین می گردد. بدین سان دست کم در مورد کار ساده مزدها گرایش به برابری پیدا می کنند. در مورد کار مرکب (کار پیچیده، یا کار متکی بر مهارت بالا) نیز، که اساساً مضربی از کار ساده است، مزدها در طول زمان کمابیش یکسان می شوند (این گرایش مزدها به برابری منافاتی با اختلاف واقعی مزدها در لحظه معین در واحدهای مختلف تولید سرمایه داری و در رشته های مختلف ندارد).

از سوی دیگر به خاطر آزادی انتقال کارگر از یک رشته فعالیت به رشته دیگر و از یک منطقه به منطقه دیگر، نرخ ارزش اضافی نیز به برابر شدن گرایش پیدا می کند. اما در رشته های

به حساب می آیند زیرا از یک سو شکلی هستند که در آن ارزش تظاهر می یابد یعنی پول، و از سوی دیگر نشانگر نرخ مبادله گندم با پول اند. اگر شرائط تولید یا به عبارت دیگر اگر قدرت تولیدی کار [بارآوری کار] ثابت بماند کمیت یکسانی از کار اجتماعاً لازم برای بازتولید 12/7 کیلو گرم گندم چه پیش از افزایش تولید و چه پس از آن لازم اند. این وضعیت به تولید کننده گندم و به دیگر تولید کنندگان بستگی ندارد.

کمیت ارزش، بیانگر نوعی رابطه تولید است، بیانگر پیوندی است که ضرورتاً بین یک محصول معین و بخشی از کل زمان کار اجتماعی که برای تولید آن لازم است وجود دارد. به محض تبدیل کمیت ارزش به قیمت، رابطه ضروری بالا به شکل رابطه کمابیش تصادفی نسبت مبادله بین یک کالا و کالای دیگر یعنی پول درمی آید. اما این رابطه مبادله ممکن است یا بیانگر کمیت واقعی ارزش کالا باشد یا بیانگر کمیتی از طلا که از آن ارزش کمتر یا بیشتر است و در شرائط معینی در عوض آن پرداخت شده است. بنابراین امکان عدم انطباق قیمت و کمیت ارزش، ذاتی خود شکل ارزش است. این عیبی به حساب نمی آید بلکه به عکس به نحو تحسین برانگیزی شکل قیمت را به شیوه تولیدی تطبیق می دهد که قوانین ذاتی اش خود را به صورت میانگین بی نظمی های ظاهراً

مختلف تولیدی ترکیب ارگانیک سرمایه متفاوت است، یعنی میزان سرمایه متغیر در مقدار معینی از سرمایه مولد برحسب صنایع و رشته های مختلف فرق می کند. از آنجا که نرخ ارزش اضافی را یکسان گرفتیم، مقدار ارزش اضافی تولید شده در رشته های مختلف که برابر با سرمایه متغیر به کار افتاده در این رشته ها ضرب در نرخ ارزش اضافی است، برای حجم معینی از سرمایه مولد به کار افتاده در این رشته ها یکسان نخواهد بود. اگر کالاها با ارزش خود مبادله شوند مقدار ارزش اضافی تولید شده توسط حجم معینی از سرمایه مولد در رشته هائی که در آنها ترکیب ارگانیک سرمایه پائین تر است بیش از ارزش اضافی برای همان حجم از سرمایه مولد در رشته های با ترکیب ارگانیک بالاتر تولید خواهد بود. بدین سان اگر کالاها با ارزش خود مبادله شوند نرخ سود در رشته های مختلف متفاوت خواهد بود. تفاوت نرخ سود در رشته های مختلف باعث هجوم سرمایه ها به رشته های سود بخش تر و بیرون آمدن سرمایه از رشته های کم سود خواهد شد. افزایش سرمایه های به کار افتاده در رشته های با ترکیب ارگانیک پائین تر باعث تشدید رقابت بین سرمایه داران و نیز افزایش تولید در این رشته ها می گردد و در نتیجه ارزش کالاهای تولید شده در این رشته ها کاهش پیدا خواهد کرد. در رشته های با ترکیب ارگانیک

بالاتر روند عکس آنچه گفتیم رخ می دهد یعنی به خاطر کاهش عرضه در این رشته ها (ناشی از بیرون آمدن بخشی از سرمایه های فعال در آن) و ثابت ماندن یا حتی افزایش تقاضا برای محصولات آنها، ارزش بازاری این محصولات افزایش پیدا می کند بدین سان نرخ سود بالا در رشته های با ترکیب ارگانیک پائین، گرایش به کاهش پیدا می کند و نرخ سود پائین در رشته های با ترکیب ارگانیک بالا، افزایش می یابد. با ادامه این روند نرخ سود در رشته های مختلف به یکسان شدن گرایش دارد.⁵ این روند تأثیر خود را بر مبادله کالاها می گذارد و باعث می شود که کالاها نه با ارزش تولید خود بلکه با آنچه قیمت تولید نامیده می شود (یعنی هزینه تولید کالا به علاوه سود متوسط سرمایه ای که برای تولید آن کالا به کار افتاده) مبادله شوند.

نتایج آنچه در بالا آمد و چکیده توضیحات پیوست 2 را می توان چنین خلاصه کرد:

- اگر کالاها براساس ارزش خود مبادله شوند نرخ سود در رشته های مختلف تولید که ترکیب ارگانیک سرمایه شان متفاوت است یکسان خواهد بود.

⁵ - برای توضیح بیشتر در این باره به پیوست 2 رجوع کنید.

شده توسط کارگران مولد این رشته ها است.

دیدیم که ارزش از شکل ارزش انفرادی به صورت ارزش اجتماعی یا ارزش بازار درمی آید

6

و سپس جای خود را به قیمت تولید می دهد. در همه این وضعیت ها قیمت بازار به گرد ارزش یا به گرد قیمت تولید نوسان می کند.

ما روند این تحول را به طور تاریخی - البته به صورتی خلاصه - بیان کردیم. مطالعه روند معکوس آنچه گفتیم یعنی گذار از قیمت، در مشخص ترین شکل آن، به ارزش نیز ممکن و آموزنده است. البته این روند اخیر، روندی تاریخی نیست بلکه روند تجرید علمی و منطقی است که گذار از مشخص به مجرد نام دارد.

قیمتی که یک کارگر به طور روزانه با آن سر و کار دارد از یک سو قیمت کالاها و خدماتی است که برای گذران زندگی اش به آنها نیازمند است (خوراک، پوشاک، مسکن، تغییر مکان، خدمات بهداشتی و درمانی، آموزش ...) و از سوی دیگر قیمت نیروی کار او یعنی مزد او در

6 - «با تبدیل ارزش ها به قیمت تولید پایه تعیین کننده ارزش از نظر پنهان می شود.» (سرمایه، ج 3، فصل 9) «آنچه در باره ارزش بازار گفتیم [اختلاف آن با ارزش انفرادی و نیز تفاوتش با قیمت بازار - س. ش.] در مورد قیمت تولید هم به محض اینکه جانشین ارزش بازار می شود صادق است.» (سرمایه، ج 3، فصل 10)

- رقابت بین سرمایه داران باعث نزدیک شدن نرخ سودهای متفاوت به یکدیگر و به نرخ متوسط سود، فارغ از ترکیب ارگانیک سرمایه های مختلف می شود.
- برای تحقق این امر لازم است که کالاها نه براساس ارزش، بلکه برپایه قیمت تولید خود مبادله شوند. قیمت تولید یک کالا عبارت است از هزینه تولید آن کالا به علاوه سهم سود مربوط به آن کالا از سود متوسط کل سرمایه ای که برای تولید آن کالا به کار افتاده شده است (و نه صرفاً سرمایه مصرف شده برای تولید آن).
- قیمت تولید یک کالا با ارزش آن تفاوت دارد، اما مجموع قیمت های تولید کالاها با مجموع ارزش های کالاها تولید شده در زمانی معین برابر است.
- سود سرمایه های انفرادی با ارزش های اضافی تولید شده توسط آنها عموماً یکسان نیست (مگر اینکه ترکیب ارگانیک سرمایه در یک رشته یا یک بنگاه برابر ترکیب ارگانیک متوسط کل سرمایه مولد اجتماعی باشد). اما در یک دوره گردش سرمایه، مجموع سودهای سرمایه های رشته های مختلف تولیدی برابر مجموع ارزش های اضافی تولید

قیمت بازار و نیز قیمت تولید، ارزش (کار اجتماعاً لازم مجرد) را از چشم ناظر پنهان می کنند. اما در واقع آنها نموده‌ها و یا اشکال تظاهر ارزش اند و تغییراتشان نسبت به ارزش ناشی از رقابت، شرائط تولید، وضعیت عمومی اقتصادی و بازار جهانی اند. اما این تغییرات نمی توانند مؤلفه اصلی و تعیین کننده قیمت را که همان ارزش یا کار اجتماعاً لازم برای تولید یک کالا است محو کنند یا جانشین آن شوند.

حال به پرسشی که در آغاز این بخش مقاله مطرح کردیم بازگردیم: آیا ما حق داریم محاسبات ارزشی را براساس قیمت های بازار انجام دهیم و آیا نتایج چنین محاسباتی معنی دار و قابل اتکا هستند؟ آیا حق داریم نرخ استثمار در ایران را با استفاده از آمارهای رسمی که براساس قیمت اند محاسبه کنیم؟ پاسخ ما به این پرسش ها مثبت است زیرا:

- 1- چنانکه گفتیم مؤلفه اصلی و تعیین کننده قیمت، ارزش است.
- 2- هنگامی که مجموعه های بزرگی از قیمت ها مثلا کل تولید ناخالص داخلی را در نظر می گیریم و یا هنگامی که محاسباتی روی شمار بسیار بزرگی از کمیت ها مانند کل مزد سالانه کارگران مولد، قیمت کل بخش گردان سرمایه

بازار کار که برحسب رشته فعالیت، محل زندگی و کار، وضعیت عمومی اقتصادی و غیره می تواند تغییر کند. اما در هر حال می توان گفت یک کارگر به طور مستقیم با قیمت های خرده فروشی و محلی سر و کار دارد. همین امر در مورد دهقان، پیشه ور و حتی سرمایه دار و غیره نیز صادق است یعنی آنان نیز نخست با قیمت های خرده فروشی و قیمت های محلی سر و کار دارند. یعنی شکل مشخص، ملموس و بی واسطه قیمت، قیمت خرده فروشی و محلی است. حال اگر برای فهمیدن میزان و تغییرات قیمت های خرده فروشی و محلی یک گام تحلیل را جلوتر ببریم، خواهیم دید قیمت های خرده فروشی و محلی هرچند با قیمت عمده فروشی یکسان نیستند اما متکی بر آندند. به همین طریق با ادامه تحلیل و ریشه یابی قیمت های عمده فروشی یا قیمت های بازار خواهیم دید که این قیمت ها متکی بر قیمت تولیدند هرچند می توانند نوساناتی نسبت بدان داشته باشند و قیمت تولید یک کالا خود متکی بر ارزش اجتماعی یا کار اجتماعاً لازم برای تولید آن است و ارزش اجتماعی یا ارزش بازاری هر کالا نیز چنانکه دیدیم متکی بر ارزش های انفرادی یعنی کار انفرادی تولید کنندگان مختلف یک کالا برای تولید آن است. بدین سان جوهر قیمت، ارزش یا کار مجرد است.

خواهد داشت و نتایج چنین محاسباتی قابل اتکا خواهند بود.

برای نشان دادن حدود خطای این گونه محاسبات به نتایج یک مقاله تحقیقی در اینجا اشاره می‌کنیم. در این مقاله که عنوان آن «برخی ملاحظات تجربی در مسأله تبدیل» نوشته ربه کا کالمنز است، نرخ ارزش اضافی در ایالات متحده در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۷ به فواصل ۵ سال، با محاسبه براساس ارزش و با محاسبه براساس قیمت، آمده است و ما آنها را در جدول زیر می‌آوریم.^۸

ثابت در کشور، استهلاک سرمایه پایا و غیره براساس قیمت بازار انجام می‌دهیم، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که اگر نه همه، دست کم بخش مهمی از تفاوت‌های بین قیمت‌ها و ارزش‌ها (که برخی مثبت و برخی منفی اند) یکدیگر را خنثی کنند.

۳- مارکس می‌گوید «در تئوری می‌پذیریم که قوانین حاکم بر تولید سرمایه‌داری در شکل خالص خود عمل می‌کنند. در واقعیت تنها تقریب وجود دارد اما هر اندازه شیوه تولید سرمایه‌داری تکامل یافته‌تر باشد و آمیختگی و آلودگی کمتری با بازمانده‌های شرایط اقتصادی گذشته داشته باشد این نزدیکی [بین تئوری و واقعیت] بیشتر خواهد بود».^۷

بدین سان ما برآنیم که هرچند به کار بردن داده‌های مربوط به قیمت‌های بازار برای محاسبه نرخ ارزش اضافی به نتایجی منجر می‌شود که ناگزیر با مقداری خطا و تقریب همراه است اما این خطا در محدوده قابل قبولی قرار

^۸- این مقاله در کتاب Value Controversy and the

The New Foundations the Economics آمده

است و روی اینترنت قابل دسترسی است.

^۷- سرمایه جلد سوم، فصل ۱۰، برابر شدن نرخ

عمومی سود در اثر رقابت

نرخ ارزش اضافی در ایالات متحده در فاصله سال های

1958 تا 1977

سال	1958	1963	1967	1972	1977
نرخ ارزش اضافی بر اساس ارزش	2/37	2/39	2/56	2/65	2/66
نرخ ارزش اضافی بر اساس قیمت	2/23	2/22	2/29	2/41	2/43
خطای نسبی	5/9%	7/1%	6/6%	9/1%	8/1%

داده های بالا نشان می دهند که اختلاف محاسبه نرخ ارزش اضافی برحسب اینکه براساس قیمت صورت گیرد و یا براساس ارزش، نسبتاً کم است (بین 6 تا 9 درصد).

3- روش مارکس در محاسبه ارزش

اضافی براساس داده های واقعی

مارکس در توضیح ارزش اضافی و نرخ آن غالباً از مثال های عددی استفاده می کند. بیشتر این مثال ها فرضی اند. اما مواردی هم هست که مارکس داده های واقعی را به کار می گیرد. ما در زیر یکی از این مثال های مبتنی بر داده های واقعی را که مارکس برای محاسبه نرخ ارزش اضافی به کار برده است نقل می کنیم. این مثال از این نظر که نشان می دهد مارکس چگونه به مورد واقعی برخورد می کرده است آموزنده است. مارکس می نویسد:

«وارد یک کارخانه ریسندهی شویم. داده های زیر مربوط به سال 1871 هستند که خود

کارخانه دار به من داده است. این کارخانه 10 هزار دوک را به حرکت در می آورد و از پنبه

آمریکائی به کمک دوک ها نخ شماره 32 می ریسد. اتلاف پنبه حدود 6٪ است. بنابراین در هفته 10600 پاوند پنبه در اثر کار به 10000 پاوند نخ تبدیل می شود و 600 پاوند ضایعات به وجود می آید. در آوریل 1871 قیمت هر پاوند این پنبه برابر بود با 7/75 پنی و در نتیجه قیمت 10600 پاوند آن برابر 343 لیره استرلینگ بود. قیمت 10000 دوک، به انضمام ماشین ریسندهی و ماشین بخار برابر بود با یک لیره استرلینگ برای هر دوک یعنی 10000 لیره استرلینگ. استهلاک آنها برابر 10٪ یعنی 1000 لیره استرلینگ [در سال] و یا 20 لیره در هفته و اجاره ساختمان 300 لیره در سال و یا 6 لیره در هفته بود. مصرف زغال (4 پاوند در ساعت به ازای هر اسب بخار، برای 100 اسب بخار به مدت 60 ساعت در هفته به علاوه هزینه گرم

ساعت و 56 دقیقه آن کار لازم و 6 ساعت و 4 دقیقه آن کار اضافی خواهد بود.⁹

بی شک مارکس - همان گونه که پیش تر دیدیم - تفاوت بین ارزش و قیمت را به خوبی می دانست با این همه می بینیم که برای اندازه گیری ارزش اضافی و نرخ آن محاسبات خود را براساس قیمت ها انجام داده است. بی شک مارکس می دانست که این کار باعث چند درصد اشتباه در محاسبه نهائی می شود اما این اشتباه و تقریب در محاسبه - که همواره در عمل وجود دارد - دقت علمی تحلیل و محاسبه و اهمیت عملی نتایج آنها را زیر سؤال نمی برد.

4- محاسبه میانگین نرخ استثمار در

ایران

با توجه به آنچه گفته شد با تکیه بر داده های رسمی و با رعایت یک رشته دقت ها، احتیاط ها، کنترل ها، مقایسه ها و تست ها می توان به رقمی قابل اتکا (هر چند تقریبی) در مورد مقدار کل ارزش اضافی و نرخ ارزش اضافی دست یافت. روش ما برای محاسبه ارزش اضافی و نرخ آن در ایران چنین خواهد بود:

کردن کارخانه) به 11 تن در هفته می رسید و هزینه آن از قرار هر تن 8 شیلینگ و 6 پنی به 4 لیره استرلینگ و 10 شیلینگ بالغ می شد. مصرف هفتگی گاز یک لیره و مصرف هفتگی روغن 4 لیره و 10 شیلینگ و مصرف همه مواد کمکی 10 لیره بود. بدینسان مصرف کل ارزش سرمایه ثابت به 378 لیره استرلینگ در هفته می رسید که آن را برابر صفر قرار می دهیم [مارکس پیشتر توضیح داده که چون سرمایه ثابت با ارزش خود وارد ارزش محصولات می شود و در ایجاد ارزش جدید نقشی ندارد برای محاسبه ارزش جدید می توان آن را کنار گذاشت].

مزد کارگران به 52 لیره استرلینگ در هفته بالغ می شد؛ قیمت 10000 پوند نخ تولید شده از قرار هر پوند 12/25 پنی به 510 لیره استرلینگ می رسید. اگر 378 لیره هزینه سرمایه ثابت را از آن کم کنیم 132 لیره باقی خواهد ماند که برابر ارزش تولید شده در هر هفته است. حال اگر سرمایه متغیر (مزد کارگران) را از این مبلغ کم کنیم ارزش اضافی ای برابر 80 لیره استرلینگ باقی خواهد ماند. پس نرخ ارزش اضافی برابر است با $\% \frac{153}{85} = 52 : 80$. اگر متوسط کار روزانه برابر 10 ساعت باشد 3

⁹- مارکس، سرمایه، جلد اول، فصل نرخ ارزش اضافی.

برآورد شاغلان ۱۰ ساله و بیش تر برحسب

گروه های عمده شغلی: آبان ۱۳۸۵

منبع: سالنامه آماری کشور بخش نیروی

انسانی

(ارقام به هزار نفر)

مبنای داده های اقتصادی که در این نوشته به کار می گیریم آخرین آمارهای اقتصادی رسمی

است.¹⁰ از آنجا که آخرین داده های کامل اقتصادی مربوط به سال 1386 است، نرخ ارزش اضافی را برای این سال محاسبه می کنیم.

1-4 شمار کارگران مولد

اولین محاسبه ما مربوط به شمار کارگران مولد است. برای این کار از جدول 20-3 فصل مربوط به نیروی انسانی سالنامه آماری کشور 1386 که برآورد شاغلان ۱۰ ساله و بیش تر برحسب جنس، گروه های عمده شغلی و وضع شغلی در آبان 1385 است، استفاده می کنیم. این جدول در زیر رونویسی شده است.

¹⁰ - تکیه ما اساساً بر داده های سالنامه آماری کشور 1386 (مرکز آمار ایران) و جدول سری های زمانی 1338-1386 (بانک مرکزی). منبع رسمی منتشر شده پس از این دو، گزارش تحولات اقتصادی ایران در بخش واقعی (نیمه اول سال 1387) از انتشارات بانک مرکزی است. این منبع اخیر علاوه بر اینکه داده های تمام سال 1387 را در بر نمی گیرد فاقد برخی از داده های مهم نیمه اول سال 1387 نیز هست.

بخش عمومی	بخش خصوصی						جمع کل	
	کارکنان فامیلی بدون مزد	مزد و حقوق بگیران	کارکنان مستقل	کارفرمایان	جمع			
اظهار نشده								
387	5025	683	5485	7366	1530	15064	20476	مرد و زن
9	265	1	129	55	148	334	608	قانونگذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران
36	1426	2	306	95	59	461	1923	متخصصان
20	501	4	327	180	57	569	1090	تکنیسین ها و دستیاران
15	584	1	268	26	18	313	913	کارمندان امور اداری و دفتری
44	333	46	519	1306	301	2225	2602	کارکنان خدماتی، فروشندگان فروشگاه ها و بازار ها
76	52	401	229	2270	209	3109	3236	کارکنان ماهر کشاورزی، جنگل داری و ماهی گیری
77	307	139	1516	1562	441	3658	4042	صنعتگران و کارکنان مشاغل مربوط
43	355	11	746	1121	126	2004	2402	متصدیان ماشین آلات، دستگاه ها، مونتاژکارها و رانندگان وسایل نقلیه
51	389	57	1363	620	80	2121	2561	کارگران ساده
16	814	20	81	78	90	269	1099	سایر و اظهار نشده

نیستند. اما در میان مجموع مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی و عمومی نیز گروه هائی هستند که نمی توان آنها را به رغم اینکه حقوق بگیرند و در رابطه کار مزدی قرار دارند کارگر به حساب آورد و یا کارگر مولد به حساب آورد. ما این

از این جدول دو ستون مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی و بخش عمومی را در نظر می گیریم. روشن است که کارفرمایان، کارکنان مستقل، کارکنان فامیلی بدون مزد، کارگر مزدی

گروه ها را با توجه به تعریف و توضیحاتی که در پیوست 1 دادیم در جدول زیر با استفاده از داده های جدول بالا مشخص و شمار آنها را از کل مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی و عمومی کم می کنیم:

(ارقام به هزار نفر)

جمع			بخش عمومی	بخش خصوصی	مزد و حقوق بگیران (زن و مرد)
10510			5025	5485	کل
کسر می شود:					
394	265	129	قانونگذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران		
852	584	268	کارمندان امور اداری و دفتری		
852	333	519	کارکنان خدماتی، فروشندگان فروشگاه ها و بازارها		
895	814	81	سایر و اظهار نشده		
2993	1996	997	جمع اقلامی که باید کسر شوند:		
باقی می ماند:					
7517			3029	4488	تخمین کارکنان مولد

تر کرد. مدیران و مقامات عالی رتبه دولتی و خصوصی و همچنین کارفرمایان، اعم از بزرگ یا کوچک در این 7/5 میلیون نفر وجود ندارند. اما

احتمالاً مدیران میانی حقوق بگیر و نیز بخش های دیگری از کارکنان غیرمولد کارخانه ها و کارگاه ها و دیگر واحدهای تولیدی مانند مأموران نگهبانی، سرایداری و غیره در میان این 7/5 میلیون نفر هستند. شاید شمار مدیران میانی حقوق

بدین سان گروه قانونگذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران را که کارگر نیستند و کارمندان اداری، دفتری و فروشندگان مزد بگیر را که کارگر مولد نیستند از جمع کل کارگران و مزد بگیران کم می کنیم. همچنین گروه «سایر و اظهار نشده» را نیز کنار می گذاریم (احتمالاً بخش عمومی این گروه که 814 هزار نفرند نیروهای نظامی، امنیتی و انتظامی را در بر می گیرند). در نتیجه، نخستین تخمین ما حدود 7/5 میلیون نفر کارکن مولد است. اما به نظر می رسد که هنوز باید این رقم را دقیق

بیانگر تصاحب کار اضافی تولید کننده مستقیم توسط غیر است.

4-2 کل مزد سالیانه کارگران مولد (سرمایه متغیر)

ما اطلاعات تفصیلی در مورد مزد کارگران مولد در ایران نداریم. داده های رسمی ای که در مورد مزد و حقوق می توان به دست آورد یا مبلغی است که تحت عنوان «جبران خدمت کارکنان بخش خصوصی و عمومی» منتشر می شود که در سال 1385 برابر 461880 میلیارد ریال بوده است و یا مبالغی مربوط به کل مزد و حقوق کارکنان (اعم از کارگران، کادرها و مدیران میانی و عالی رتبه) صرفاً بخشی از کارکنان (مثلاً کارکنان کارگاه های دارای 10 کارکن و بیشتر). این داده ها شامل همه مزدها و حقوق ها از جمله حقوق مدیران عالی رتبه و میانی و نیز مزد کارگران غیر مولد هستند. به عبارت دیگر مقداری از ارزش اضافی زیر پوشش حقوق و مزد در این ارقام نهفته است. از آنجا که ما مبلغ کل حقوق مدیران عالی رتبه و میانی و نیز مزد کارگران غیر مولد را نمی دانیم، نمی توانیم از روی داده های فوق مزد سالیانه کارگران مولد را به دست آوریم. بنابراین می کوشیم مزد متوسط یک کارگر در سال 1386 را از روی داده های رسمی در نظر بگیریم و از

بگیر بخش خصوصی و دولتی و کارکنان غیر مولد دیگری را که قبلاً به حساب نیاورده بودیم بتوان حدود 500 هزار نفر از این 7/5 میلیون نفر بر آورد کرد. بدین سان شمار کارگران مولد در آبان 1385 تقریباً 7 میلیون نفر می شود و ما به خاطر نداشتن اطلاعات دقیق تر در مورد سال 1386 همین شمار کارگران مولد را برای سال 1386 منظور می کنیم.

ما معلمان (در معنی وسیع کلمه) و نیز کارکنان مزدی بهداشت و درمان (غیر از کادرها و مدیران در این دو بخش) را کارگر مولد به حساب می آوریم. در پیوست 3 علت این امر توضیح داده شده است.

علت اینکه در محاسبه نرخ ارزش اضافی صرفاً کارگران مولد مزدی را در نظر می گیریم این است که در میان همه مولدان جامعه تنها کارگران مولد ارزش اضافی تولید می کنند. مولدان دیگر (دهقانان، پیشه وران، صنعتگران و غیره) اگر استثمار شوند این استثمار در رابطه کار مزدی نیست. مثلاً دهقانان ممکن است از طریق پرداخت اجاره به زمینداران، بهره وام به بانک ها یا نزول خواران، مالیات دولتی، رابطه مبادله نابرابر با تجار، سلف خران، سرمایه داران صنعتی و غیره استثمار شوند. این استثمار از نوع استثمار کارگران مزدی نیست هرچند مانند هر استثماراری

می کرده اند که قطعاً در سال 1386 دریافتی آنان از این مبلغ کمتر بوده است.

- در پانوشت های (پیوست 3) براساس داده های رسمی نشان دادیم که حقوق متوسط معلمان و کارکنان مزدی بخش بهداشت و درمان تفاوت چندانی با مزد کارگران صنعتی ندارد و در مواردی کمتر است.

- در ایران بین 1/5 تا 2 میلیون کودک کارگر وجود دارد که بخشی از آنها کارگر مولدند (در صنایعی مانند قالی بافی، آجرپزی و غیره). روشن است که مزد آنها از حداقل هم کمتر است و این امر باعث پائین آمدن مزد متوسط می شود. همچنین کارگران بسیاری از کارگاه های کوچک مزدی، کارگران کشاورزی و کارگران فصلی کمتر از مزد حداقل دریافت می کنند.

- زنان کارگر نیز در موارد زیادی به علت ستم مضاعفی که بر آنان وارد می شود مزدی برابر مزد حداقل یا کمتر از آن دارند.

- اکثریت عظیم کارگران مهاجر شاغل در ایران به خاطر تبعیض ملی مزدی کمتر از کارگران ایرانی برای کار مشابه دریافت می کنند. البته مزد کم کارگران مهاجر، مانند مزد کم زنان و کودکان، باعث پائین آوردن سطح عمومی مرزها نیز می شود. بدین سان خواه بخشی از کارگران مهاجر در

روی آن مبلغ کل مزد سالیانه 7 میلیون کارگران مولد را حساب کنیم.

برای اینکه تخمینی واقع بینانه در مورد مزد متوسط کارگران داشته باشیم به موارد زیر توجه می کنیم:

- مزد حداقل کارگران در سال 1386 مبلغ 183 هزار تومان در ماه تعیین شده بود که با حق اولاد، مسکن، بُن کارگری و غیره به 236 هزار تومان در ماه می رسید (روشن است که همه کارگران «حداقلی»، از حق اولاد، مسکن و غیره استفاده نمی کردند و نمی کنند).

- اصغر برشان - «نماینده سابق کارگران» در شورای عالی کار - (در گفتگو با ایسنا 11 اسفند 1387) اظهار داشت 70 درصد کارگران مزد حداقل دریافت می کنند. عبدالحمید محمدی - «نماینده کارگران» در شورای عالی کار - نیز در گفت و گو با ایسنا گفت «در بخش صنعت به طور متوسط کارگران بیش از 350 هزار تومان دریافت می کنند که البته درصد این نوع کارگران کم است و 25 درصد کارگران رسمی جامعه کارگری را شامل می شوند». می دانیم که بیش از 50 درصد کارگران ایران غیر رسمی هستند. بدین سان می توان گفت حدود 12 درصد کارگران در سال 1387 به طور متوسط 350 هزار تومان دریافت

10 کارکن و بیشتر، و جبران خدمات آنها (یعنی مزد و حقوق + سایر پرداختی ها) چنین بوده است:

شمار کارگران مولدی که ما حساب کردیم آمده باشند یا نه به هر حال نمی توان منکر تأثیر تبعیض ملی حاکم در کاهشمزدها حتی در سطحی پائین تر از مزد حداقل شد.

- براساس داده های مرکز آمار ایران 1386 (فصل صنعت)، شمار کارگران کارگاه های دارای

میلیون ریال

شمار کارکنان کارگاه	10-49	50-99	100 و بیشتر	جمع
شمار کل کارکنان	256652	122738	681204	1060594
جبران خدمات (مزد و حقوق + سایر پرداختی ها)	7927704	4349047	43783185	56059937
دریافتی متوسط ماهانه	2.574077	2.952798	5.356103	4.404759

قابل توضیح است. اگر همین روند جدول بالا را برای کارکنان کارگاه های کوچک (که تقریباً 70 درصد شاغلان بخش صنعت را تشکیل می دهند) ادامه دهیم با احتمال زیاد به دریافتی متوسطی کمتر از 250 هزار تومان در ماه خواهیم رسید.

- با این همه، اگر مزد متوسط کارگران صنعتی و معلمان و کارکنان مزدی بخش بهداشت و درمان را مانند نماینده شورای عالی کار 350 هزار تومان در ماه (برای سال 1386) بگیریم (و نه 250 یا 295 هزار تومان) و مزد 70 درصد بقیه کارگران مولد را مزد حداقل فرض کنیم (یعنی از همه مزدهای پائین تر از حداقل و از تأثیرات منفی آنها بر دیگر مزدها صرف نظر کنیم)، مزد

می بینیم که در سال 1385 دریافتی متوسط ماهانه کارکنان (که شامل دریافتی متخصصان، کادرها، مدیران میانی و عالی رتبه هم می شود) برای کارگاه های بین 10 تا 49 کارکن حدود 250 هزار تومان و برای کارگاه های بین 50 تا 99 کارکن اندکی کمتر از 300 هزار تومان بوده است. علت اصلی بالاتر بودن دریافتی متوسط در کارگاه ها و کارخانه های دارای 100 کارکن و بالاتر، وزن نسبی بالای مدیران و کادرها و متخصصان در مجموع پرسنل این کارگاه ها و حقوق های بالای آنها است. مزد کارگران عادی و حتی ماهر و تکنیسین ها در کارگاه ها و کارخانه های مختلف تفاوت چندانی ندارد و اختلاف بین متوسط های دریافتی اساساً با حقوق بالای مدیران و کادرها

و یا 25200 میلیارد تومان.

4-3 حجم کل ارزش اضافی تولید شده در

سال 1386

برای محاسبه حجم کل ارزش اضافی تولید شده در سال 1386 چنین عمل می‌کنیم:

- نخست تولید ناخالص داخلی در سال 1386 بدون نفت را در نظر می‌گیریم. علت در نظر نگرفتن درآمد نفت (درآمد صادراتی نفت خام) این است که بخش مهمی از این درآمد ناشی از سود انحصاری و رانت است که از استثماری کارگران و زحمتکشان جهان به دست می‌آید و تمام درآمد نفتی ایران و سود حاصل از آن ناشی از کار کارگران نفت ایران نیست. در واقع شرکت‌های نفتی (به ویژه غول‌های نفتی) و نیز دولت‌های کشورهای نفت خیز مانند عربستان، روسیه، آمریکا، ایران، کویت، الجزایر، ونزوئلا، نروژ، کانادا و غیره به لطف تمرکز بسیار بالای مالکیت و انحصار معادن نفت و به خاطر نیاز روزافزون جهانی بدان، قادرند قیمت نفت را در سطحی بسیار بالاتر از هزینه تولید آن نگاه دارند و سود انحصاری و رانت (اجاره مطلق و تفاضلی) بزرگی عاید خود کنند. از این رو برای پرهیز از افزایش مصنوعی ارزش اضافی تولید شده در ایران در محاسبات، به طور کلی درآمد صادرات نفت خام را کنار می‌گذاریم. البته این امر باعث

۵۱

متوسط کارگران در سال 1386 با در نظر گرفتن اینکه مجموع کارگران صنعتی و معلمان و کارکنان مزدی بهداشتی حدود 30 درصد کارگران مولد را تشکیل می‌دهند، برابر خواهد بود با:

$$350000 \times 0/3 + 183000 \times 0/7 = 233100$$

تومان در ماه

اگر به جای 30٪ و 70٪ نسبت‌ها را به ترتیب 35٪ و 65٪ بگیریم خواهیم داشت:

$$350000 \times 0/35 + 183000 \times 0/65 = 241450$$

تومان در ماه

- ما در سال 1386 مزد متوسط کارگران مولد را 300 هزار تومان در ماه به حساب می‌آوریم و نه 233100 تومان یا 241450 تومان تا «مزایای» مختلف اجتماعی کارگران چه مستقیم و چه غیر مستقیم (مانند حق اولاد، کمک هزینه مسکن، بن کارگری، عیدی و غیره، و نیز کمک‌های غیر مستقیم مانند تأمین اجتماعی، آموزش، بهداشت و درمان) را نیز منظور کرده باشیم.

بدین سان با در نظر گرفتن مزد ماهانه 300000 تومان در ماه کل مزد سالیانه کارگران مولد و یا کل سرمایه متغیر در سال 1386 چنین می‌شود:

$$7000000 \times 300000 \times 12 = 25200000000000$$

تومان

که حدود 70 درصد تولید ناخالص داخلی بدون نفت توسط کارگران مزدی صورت می گیرد.¹¹

بدین سان ارزش افزوده ناخالص بخش های مختلف اقتصادی بدون نفت که توسط کارگران

اشتباه محاسبه (این بار در جهت کم حساب کردن ارزش اضافی) می شود ولی میزان این اشتباه از حالتی که کل درآمد صادرات نفت خام و سود ناشی از آن همچون محصول کار و ارزش اضافی کارگران ایران به حساب آید کمتر است.

کل تولید ناخالص داخلی در سال 1386 برابر 289034/7 میلیارد تومان و کل تولید ناخالص داخلی بدون نفت در همان سال برابر 208436/1 میلیارد تومان بوده است (منبع: سری های زمانی بانک مرکزی).

باید از کل تولید ناخالص داخلی بدون نفت مقداری را که توسط کارگران مزدی تولید می شود تعیین کنیم. سپس از این مقدار، استهلاک سرمایه استوار مربوط به بخش هائی را که در آن کارگران مزدی کار می کنند، کم کنیم تا ارزش افزوده خالص یا مجموع کل مزدها و ارزش اضافی کل به دست آید. اما مبلغ کل مزد سالیانه کارگران مزدی را قبلاً تخمین زده ایم. بنابراین پس از کاستن آن از مجموع مزد و ارزش اضافی مبلغ کل ارزش اضافی و سپس نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار را محاسبه می کنیم.

ما میزان دقیق تولید کارگران مولد در بخش های مختلف صنعت، معدن، ساختمان، کشاورزی و خدمات را نداریم. تخمین ما در این مورد این است

¹¹ - برای توضیح در این باره به پیوست 4 رجوع کنید.

¹² - ارزش افزوده ناخالص عبارت است از ارزش ستانده منهای هزینه های واسطه. مرکز آمار ایران ارزش افزوده صنعتی را چنین تعریف کرده است:

« ارزش افزوده فعالیت صنعتی کارگاه عبارت است از ما به التفاوت ارزش ستانده و ارزش داده فعالیت صنعتی. ارزش داده فعالیت صنعتی:

عبارت است از مجموع ارزش مواد خام و اولیه، ابزار و لوازم و ملزومات کم دوام مصرف شده، ارزش سوخت مصرف شده، ارزش برق و آب خریداری شده، ارزش مواد و قطعات مصرف شده جهت ساخت یا ایجاد اموال سرمایه ای توسط کارگاه و پرداختی بابت خدمات صنعتی.

ارزش ستانده فعالیت صنعتی :

ارزش ستانده فعالیت صنعتی عبارت است از مجموع ارزش کالاهای تولید شده، دریافتی بابت خدمات صنعتی، تغییرات ارزش وجودی کالاهای در جریان ساخت، تفاوت ارزش فروش از ارزش خرید کالاهائی که بدون تغییر شکل به فروش رسیده اند، ارزش اموال سرمایه ای ساخته شده توسط کارگاه، ارزش برق و آب تولید و فروخته شده منهای ارزش ضایعات غیر قابل فروش محصولات تولید شده.»

مزدی در سال 1386 تولید شده برابر خواهد بود
با:

$$\text{میلیارد تومان} = 145905/3 \times 70\% = 208436/1$$

حال باید استهلاك سرمایه پایا (سرمایه استوار) مربوط به سرمایه مولد را از مبلغ بالا کم کنیم تا مجموع مزد کارگران مولد و ارزش اضافی ای که تولید کرده اند به دست آید.

براساس داده های «جدول سری های زمانی 86 - 1338» بانک مرکزی، در سال 1386 استهلاك سرمایه ثابت معادل 24998/1 میلیارد تومان بود.

فرض می کنیم همان نسبتی که ارزش افزوده بخش نفت در تولید ناخالص داخلی دارد سهم استهلاك سرمایه استوار بخش نفت در کل استهلاك سرمایه نیز به همان نسبت باشد.

ارزش افزوده بخش نفت در سال 1386 برابر 80598/6 میلیارد تومان بوده است (حدود 80

ارزش افزوده ناخالص در یک دوره زمانی در واحدهای تولیدی سرمایه دارانه که براساس کار مزدی اداره می شوند عبارت است از: ارزش جدیدی که در آن دوره زمانی در واحد مورد نظر تولید شده + استهلاك سرمایه استوار در آن دوره به عبارت دیگر:

ارزش افزوده ناخالص در یک دوره = استهلاك سرمایه استوار در آن دوره + مزد کارگران مولد در آن دوره + ارزش اضافی تولید شده در آن دوره

میلیارد دلار) که نزدیک 28 درصد کل تولید ناخالص داخلی در سال 86 است. اگر استهلاك سرمایه استوار مربوط به بخش نفت را نیز 28 درصد از کل استهلاك سرمایه استوار فرض کنیم سهم استهلاك سرمایه استوار (یا دقیق تر بگوئیم وسائل تولید استوار، زیرا همه این وسائل تولید، سرمایه نیستند) مجموع بخش های بدون نفت حدود 72 درصد از کل استهلاك خواهد شد که برابر خواهد بود با 18027/3 میلیارد تومان.

حال فرض می کنیم استهلاك سرمایه استوار مربوط به تولیدی که توسط کارگران مزدی صورت گرفته برابر 85 درصد کل استهلاك

تولید ناخالص داخلی بدون نفت باشد.¹³ پس استهلاك تولید ناخالص داخلی بدون نفت که توسط کارگران مزدی انجام شده برابر خواهد بود با: 15323/2 میلیارد تومان. در نتیجه اگر کل مزد سالیانه کارگران مولد را V و کل ارزش اضافی را S فرض کنیم، خواهیم داشت:

¹³ - علت اینکه سهم استهلاك سرمایه استوار مربوط به تولید کارگران مزدی را 85 درصد فرض کردیم و نه به تناسب حجم تولید آنها یعنی 70 درصد، این است که ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش های تولیدی کارگران مزدی بالا است و سهم نسبی آنها در استهلاك بیش از بخش های دیگر است.

صادرات نفت خام را به طور کلی کنار گذاشتیم و در نتیجه ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران ایران از این درآمد را هم نادیده گرفتیم (چون میزان دقیق و یا تقریبی آن را نمی دانستیم)، همچنین مزدهای زیر مزد حداقل رسمی را در نظر نگرفتیم (چون میزان آنها را نمی دانستیم بنابراین هیچ مزدی را از مزد حداقل کمتر نگرفتیم)، خطای محاسباتی ما با احتمال بسیار زیاد خطای نقصانی است و نه خطای اضافی و به عبارت دیگر نرخ ارزش اضافی رقمی بین 420 درصد و 460 درصد است.

نرخ ارزش اضافی 420 درصد بدین معنی است که اگر مزد یک کارگر که در شرایط متوسط تولید کار می کند 300 هزار تومان در ماه باشد، در این مدت به طور متوسط 4/2 برابر آن یعنی یک میلیون و دویست و شست هزار تومان استثمار شده است. به عبارت دیگر کل تولید خالص او در یک ماه 1/560 میلیون تومان بوده که 300 هزار تومان آن مزد او است و یک میلیون و دویست و شست هزار تومان ارزش اضافی است که به جیب کارفرما رفته است.

کارفرمایان بخشی از ارزش اضافی ای را که از کارگران استثمار می کنند به صورت بهره به بانک ها در مقابل وام تولیدی دریافتی می پردازند، مبلغی را بابت اجاره زمین، معدن،

کل مزد کارگران مولد + کل ارزش اضافی
 $= V+S = 145905/3 - 15323/2$
 $= 130582/1$

$V+S = 130582/1$ میلیارد تومان

مقدار V را قبلاً محاسبه کرده بودیم: میلیارد
 تومان $V = 25200$ در نتیجه خواهیم داشت:

میلیارد $S = 130582/1 - 25200 =$
 تومان $105382/1$

$S/V = 25200$: = نرخ ارزش اضافی =
 $130582/1$

$S/V = 4/2 = 420\%$

و یا

420% = نرخ ارزش اضافی = نرخ استثمار

بدین سان براساس محاسبات ما میانگین نرخ استثمار در ایران در سال 1386 برابر 420 درصد بوده است.

این گونه محاسبات، چنانکه پیش تر اشاره کردیم، تقریبی اند و بین 5 تا 10 درصد خطای محاسبه را دربر دارند. یعنی در مورد ایران در سال 1386 می توان گفت با احتمال زیاد نرخ ارزش اضافی رقمی بین 380 درصد و 460 درصد است. البته با توجه به اینکه ما درآمد

درآمد نفت و بسیاری از منابع طبیعی و اقتصادی سلطه دارد و این ارزش ها و منابع را نه صرفاً با مکانیسم های اقتصادی بلکه از طریق پیوندهای سیاسی و اداری و دینی در اختیار یک اولیگارشی قدرت و ثروت یعنی بورژوازی بوروکرات - نظامی، بخشی از تجار بزرگ و زمینداران بزرگ قرار می دهد. این رژیم همچنین بخش مهمی از دسترنج کارگران و زحمتکشان و درآمد نفت را صرف گسترش ایدئولوژی ارتجاعی پان اسلامیسیم می کند که هدف آن تحکیم موقعیت خود در منطقه و تخریب اذهان توده های مردم است.

بورژوازی ایران و دولت در سال 1386 بیش از 105 هزار میلیارد تومان (بیش از 105 میلیارد دلار) ارزش اضافی استثمار کرده و بیش از 80 میلیارد دلار از درآمد صادراتی نفت خام را در اختیار داشته است. یعنی بیش از 185 میلیارد دلار در سال در اختیار طبقه سرمایه دار و دولت بوده است.

نرخ ارزش اضافی در ایران بسیار بالا است. این نرخ تقریباً دو برابر نرخ استثمار در آمریکا و انگلیس است و تنها نرخ استثمار در کشورهایمانند برزیل (در سال های 1980) با نرخ استثمار در ایران قابل مقایسه است. نرخ استثمار به این شدت، تصاحب حجم عظیم ارزش اضافی ناشی از استثمار کارگران، و نیز

جنگل یا منابع طبیعی دیگری که برای تولید مورد استفاده قرار می گیرد به مالکان زمین و دیگر منابع طبیعی (به مالکان حقیقی یا حقوقی) می دهند، مقداری از آن به تاجر عمده فروش یا خرده فروش منتقل می شود تا کالاهای تولیدی زودتر به پول تبدیل شوند و سریع تر بتواند به روند بازتولید سرمایه برگردند. همچنین مقداری از آن برای انباشت مجدد سرمایه و استثمار بیشتر، به سرمایه های موجود اضافه می شود. مقداری از این ارزش اضافی به صورت مالیات و یا سود مؤسسات دولتی به دولت، یعنی ارگان سلطه طبقاتی سرمایه داران می رسد که بخشی از آن را همراه با درآمدهای دیگر دولتی صرف تحکیم و گسترش ماشین نظامی و اداری، پیشبرد سیاست نظامی گری و شووینیستی اش می کند و بخش دیگر را به شکل های گوناگون در اختیار طبقه سرمایه دار می گذارد: از کشیدن راه و اتوبان گرفته تا ساختن تأسیسات بندری و فرودگاه، از اعتبارات ارزان و فراوان گرفته تا یارانه انرژی و یارانه کالاهای اصلی که باعث می شود سرمایه داران بتوانند سطح مزدها را پائین تر و پائین تر بیاورند.

اما دولت سرمایه داری ایران عملکردش تنها انجام این کارهای «عادی» دولت های بورژوائی نیست. رژیم جمهوری اسلامی بر بخش مهمی از این ارزش اضافی تولید شده در کشور و تمام

تصاحب درآمد نفت و کنترل وسائل تولید و منابع کشور، اینهاست آن منافع اقتصادی ای که پایه اصلی استبداد سیاسی و دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی در ایران را تشکیل می دهند. به خاطر این منافع هنگفت و استثمارگرانه است که رژیم حاکم دست به هر جنایتی می زند.

علت اصلی بالا بودن نرخ استثمار و حجم ارزش اضافی در ایران نه بالا بودن بارآوری کار، بلکه سطح بسیار پائین مرزها است. یعنی همان گونه که در مقاله «مزد حداقل 1389: گامی دیگر در تشدید استثمار مطلق در ایران» خاطرنشان کردم، روش اصلی استثمار در ایران روش استثمار مطلق است. به همین جهت است که دولت جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه دار ایران (چه بورژوازی بوروکراتیک - نظامی و چه بورژوازی لیبرال) با شکل یابی طبقه کارگر مخالفند و به همین دلیل مبارزه برای ایجاد شکل های مستقل کارگری (مستقل از دولت، کارفرما، احزاب سیاسی و نهادهای دینی) یکی از عرصه های بسیار مهم و اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی کارگران ایران است.

من این مقاله را به توضیح و محاسبه میانگین نرخ استثمار یا نرخ ارزش اضافی در ایران اختصاص دادم. به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری مقاله، به این پرسش که چرا ارزیابی کمی

میزان و نرخ ارزش اضافی مهم است، چنین پاسخ می دهم:

- برای اینکه کارگران دیدی روشن از وضعیت خود داشته باشند و از شدت استثمار و ستمی که بر آنان وارد می شود آگاهی دقیقی به دست آورند.
- برای اینکه در مقابل سرمایه داران، دولت سرمایه داری، ایدئولوژی پردازان، قلم زنان و دیگر مدافعان مذهبی و غیر مذهبی سرمایه و دروغ پردازی ها و سفسطه بازی های آنان و نیز در برابر فرمیست های کارگری که همان حرف سرمایه داران را به زبان دیگری می زنند، به منطقی محکم مبتنی بر تحلیل علمی و ارقام و آمار عینی متکی باشند. مبارزه کارگران با سرمایه داران، دولت سرمایه داری و دیگر مدافعان سرمایه داری مبارزه ای در عرصه های مختلف اقتصادی-اجتماعی، سیاسی، نظری و فرهنگی است و کارگران باید در تمام این عرصه ها نه تنها قادر به مقابله با تهاجمات دشمنان طبقاتی خود باشند بلکه بتوانند به آنان حمله متقابل کنند و با اشکال مختلف مبارزه آگاهانه و متحدانه خود آنان را شکست دهند. آگاهی عینی و

علمی طبقه کارگر ایران از وضعیت خود، از وضعیت بورژوازی ایران و از وضعیت جامعه به طور کلی، به آمادگی کارگران در مبارزات دفاعی و تهاجمی شان با سرمایه داران و دیگر استثمارگران کمک تعیین کننده ای خواهد کرد. شناخت دقیق از میزان و چگونگی استثمار کارگران بخشی از این شناخت علمی است. دانش و اطلاع درست، سلاح جانشین ناپذیری در مبارزه طبقاتی است.

- برای اینکه کارگران به طور روشن و دقیق ببینند چگونه در جامعه سرمایه داری محصول کارشان بین گروه ها و لایه های مختلف طبقات استثمارگر (سرمایه دارن صنعتی، سرمایه داران تجاری، بانکداران و دیگر سرمایه داران مالی و بهره خوار، دیوانسالاران و صاحب منصبان اداری و نظامی، مدیران عالی رتبه و میانی خصوصی، زمینداران بزرگ و غیره) تقسیم می شود. بدین سان هم دشمنان طبقاتی خود را بشناسند و هم نقش تعیین کننده طبقه خود را در جامعه کنونی و به ویژه در جامعه آینده درک کنند. قانون ارزش اضافی بنیادی ترین قانون جامعه سرمایه

داری است و فهم و توضیح پدیده های مختلف این جامعه مانند فقر روزافزون، بیکاری، بحران، تورم، عدم اطمینان به آینده، افزایش تبهکاری و فساد و غیره با فهم دقیق قانون ارزش اضافی و نتایج آن امکان پذیر است. به همین طریق توضیح علمی و روشن پدیده هائی مانند از خود بیگانگی، دیکتاتوری، سلطه طلبی و جنگ های تجاوزگرانه و نیز بسیاری از جنگ های عادلانه و مبارزات طبقاتی نمی تواند بدون فهم این قانون عینی اقتصاد سرمایه داری و نتایج آن صورت گیرد.

- برای اینکه کارگران دیدی عمومی و فراگیر نسبت به نحوه اداره تولید و توزیع ثروت در جامعه سرمایه داری پیدا کنند، پوچی طغیان برانگیز این شیوه تولید را نه تنها به طور حسی و موردی بلکه به شکل عقلانی و کلی دریابند. کارگران با شناخت حجم کلی تولید و ارزش اضافی ای که سالانه تولید می کنند، با شناخت تولید و محصول اضافی دیگر زحمتکشان، با شناخت منابع و وسائل موجود، با شناخت نیازها و کمبودها، امکانات و محدودیت ها بهتر می توانند به ممکن

بیکاران در سال 1386 - که اکثریت عظیم آنان نیز جزء جدائی ناپذیر پرولتاریا محسوب می شوند - در سال 1386 طبق داده های سالنامه آماری کشور به رقم 2992 هزار یا تقریباً 3 میلیون می رسید. بدین سان شمار کل کارگران مزدی ایران در سال 1386 به رقمی بین 11 تا 12 میلیون نفر می رسید. برای ارزیابی کامل کمی کارگران ایران باید شمار کارگران بازنشسته را نیز به رقم بالا افزود. بدین سان شمار کارگران شاغل، بیکار و بازنشسته در سال 1386 قطعاً از 12 میلیون نفر بیشتر بوده است. اینان با اعضای خانواده خود جمعیتی بیش از 40 میلیون نفر را تشکیل می دهند. این رقم اکنون (1389) حتماً بیشتر شده است. این نشان می دهد که طبقه کارگر ایران بزرگ ترین طبقه اجتماعی کشور است. همچنین دیدیم که بزرگ ترین نقش را در تولید و اقتصاد کشور - حتی بدون در نظر گرفتن درآمد صادراتی نفت - دارد. اینها ثابت می کنند که هیچ تحول مهمی در کشور، چه در عرصه سیاسی و چه اقتصادی، تحولی که بتواند جامعه را یک گام به پیش برد - تا چه

بودن و به ضرورت استقرار شیوه تولید و توزیع جدیدی که خود باید طراح و بازیگر اصلی اش باشند، بیاندهند. شیوه تولیدی که استثمار انسان از انسان و تخریب نیروهای مولد مادی و فکری را از میان بردارد و شرائط تکامل همه جانبه استعداد های جسمانی و معنوی و رفاه روزافزون همه انسان ها را فراهم سازد. این شیوه تولید با رهنمای سیاسی، حقوقی و فرهنگی درخور خود، نظام سوسیالیستی را تشکیل می دهد که به سرمایه داری، استثمار و کار مزدی پایان می دهد و تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد و متحد با مالکیت اجتماعی وسائل تولید و مدیریت مولدان مستقیم را جایگزین آن می کند و محور نظام طبقاتی و گذار به جامعه بی طبقه و بی دولت را ممکن می سازد.

- من شمار تقریبی کارگران مولد در سال 1386 را حدود 7 میلیون تخمین زدم. در همان سال شمار کارگران مزدی غیر مولد - که بخش جدائی ناپذیر طبقه کارگر و خواهران و برادران طبقاتی کارگران صنعتی، کشاورزی و کارگران مولد خدماتی اند - رقمی بین 1/5 تا 2 میلیون نفر را تشکیل می دادند. شمار

بلکه هیچ قدرت امپریالیستی و ارتجاعی را یارای مقابله با آن نخواهد بود.

- برای اینکه کارگران در مبارزات روزانه و جاری برای افزایش مزد، تعیین مزد حداقل، بهبود شرائط کار، کاهش ساعات کار، برابری مزد زنان و مردان در برابر کار یکسان، پرداخت حقوق کافی به همه کارگران بیکار، منع کار کودکان، لغو هرگونه تبعیض در محیط کار و در جامعه، برابری کارگران مهاجر با کارگران بومی در همه زمینه ها، مسکن، بهداشت، درمان و آموزش، مبارزه برای تشکل و تحزب و غیره و غیره بر داده های مطمئن و عینی تکیه کنند.
- برای اینکه بتوانند وضعیت اقتصادی و اجتماعی و دستاوردهای مبارزاتی خود را با کارگران کشورهای دیگر مقایسه کنند، از آنها بیاموزند و دستاوردهای مبارزاتی خود را در اختیار آنان قرار دهند.
- و سرانجام برای آنکه ببینند تا هنگامی که سرمایه داران و زمینداران وسائل تولید و زندگی و قدرت سیاسی و ابزارهای آن را در دست دارند محصول کار و دسترنج کارگران و زحمتکشان

برسد به انقلاب و دگرگونی بنیادی - بدون شرکت فعال، مستقل و آگاهانه طبقه کارگر قابل تصور نیست. آنچه گفته شد همچنین تأییدی بر این امر است که طبقه کارگر ایران، دهقانان فقیر و متوسط و دیگر زحمتکشان غیر پرولتری شهر و روستا که مجموعاً بیش از 90 درصد جمعیت را تشکیل می دهند منافع عینی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی واقعی و مشترکی در برانداختن نظم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی حاکم دارند. این توده 90 درصدی و بالاتر، همچنین در استقرار حکومتی که انعکاس منافع حقیقی و مشترک آنان و نماینده واقعی کارگران و زحمتکشان باشد و نه سرمایه داران و دیگر استثمارگران که کمتر از 10 درصد جمعیت را تشکیل می دهند، ذینفع است. انقلاب آتی ایران امر این توده 90 درصدی و بالاتر است و هنگامی که این توده برای خواست های خود برپا خیزد نه تنها قادر است رژیم جمهوری اسلامی با تمام ماشین نظامی، امنیتی و انتظامی و زرادخانه ایدئولوژیکش را زیر پای خود له کند،

همواره به وسیله ای به ضد آنان و برای در بند نگاه داشتن و استثمار بیشترشان تبدیل خواهد شد.

طبقه کارگر ایران اگر می خواهد از ستم و استثمار سرمایه داری آزاد شود نه تنها باید مبارزه ویژه خود با طبقه سرمایه دار و نظام سرمایه داری را به پیش برد، بلکه باید در کنار همه توده های زیر ستم و در پیشاپیش آنها در پیکار برای دموکراسی و به ضد همه سیاست ها و اعمال ارتجاع حاکم و نقشه های امپریالیستی برزمد و رهبری این مبارزات را در دست گیرد. این مبارزه هنگامی به پیروزی خواهد رسید که کارگران و زحمتکشان در انقلابی کارگری رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، ماشین نظامی و اداری آن را درهم بشکنند، حکومت شوراهای منتخب، مسئول و قابل عزل کارگران و زحمتکشان شهر و روستا را که متکی بر توده های مسلح مردم اند به جای آن مستقر سازند تا بدین سان راه برای گذار به سوسیالیسم، محو استثمار و لغو کار مزدی هموار گردد.

پیوست 1

ما اصطلاح «کارگر مولد» را در معنای مورد نظر مارکس، یعنی کارگری که ارزش اضافی تولید می کند و یا «وسیله مستقیم ایجاد ارزش

اضافی» برای سرمایه است، به کار می بریم. او می نویسد:

«تولید سرمایه داری صرفاً تولید کالا نیست بلکه ماهیتاً تولید ارزش اضافی است. کارگر نه برای خود بلکه برای سرمایه تولید می کند. بنابراین کافی نیست که تولید کند، بلکه باید ارزش اضافی به وجود آورد. تنها کارگری مولد است که ارزش اضافی تولید کند و بدین سان موجب خودگستری [ارزش افزائی] سرمایه شود. مثالی بیرون از قلمرو تولید اشیای مادی می زنیم. یک معلم مدرسه هنگامی کارگر مولد است که علاوه بر آنکه مغز شاگردان خود را پرورش دهد برای ثروتمند کردن صاحب مدرسه جان بکند. اینکه صاحب مدرسه سرمایه خود را به جای آنکه در کارخانه سوسیس سازی به کار اندازد در «کارخانه تدریس» به کار انداخته تغییری در رابطه ایجاد نمی کند. از این رو مفهوم کارگر مولد صرفاً بیانگر رابطه ای بین کار و اثر مفید آن، بین کارگر و محصول کار نیست، بلکه همچنین بیانگر رابطه تولید اجتماعی ویژه ای است که در طول تاریخ سر برآورده و به کارگر، داغ وسیله مستقیم ایجاد ارزش اضافی زده است. بدین سان کارگر مولد بودن نه نشان اقبال بلکه نگون بختی است.» (مارکس، سرمایه، جلد اول، فصل 16 (در چاپ آلمانی فصل 14)، تأکید بر کلمات از من است. س. ش).

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که مگر کارگر غیر مولد هم وجود دارد؟

کارگر غیر مولد کارگری است که هرچند مانند کارگر مولد نیروی کار خود را می فروشد اما در روند کار او ارزش و ارزش اضافی تولید نمی شود. یک نمونه از کارگران غیرمولد کارگرانی هستند که در روند مبادله کالا و نه تولید آن مشغول به کارند مانند فروشندگان مزد بگیر در یک فروشگاه بزرگ یا ویزیتورهای یک شرکت داروئی. توضیحی در این زمینه بی فایده نیست:

سرمایه در روند گردش خود از شکل پول- سرمایه به سرمایه مولد، یعنی وسائل تولید و سرمایه متغیر (سرمایه ای که صرف خرید نیروی کار کارگران مولد می شود)، تبدیل می گردد، سپس سرمایه مولد در روند تولید، شکل کالا- سرمایه به خود می گیرد. کالا- سرمایه در روند بعدی که تحقق سرمایه نام دارد باید به پول- سرمایه تبدیل شود که از پول - سرمایه ای که در ابتدای روند به کار افتاده، بیشتر است و تفاوت بین این دو، ارزش اضافی است. اما ارزش اضافی تنها در روند تبدیل سرمایه مولد به کالا- سرمایه یعنی در روند تولید به وجود می آید و نه در روند فروش کالاهای تولید شده یا در روند خرید وسائل تولید. کارگرانی که در روند

چرخش سرمایه از شکل کالا به پول یا از شکل پول به کالا فعالیت دارند هرچند کارشان برای بازتولید سرمایه و چرخش آن لازم است اما ارزش اضافی تولید نمی کنند. بخشی از آنها چنانکه دیدیم در تحقق ارزش و ارزش اضافی یعنی تبدیل محصولات تولید شده از شکل کالائی به شکل پولی نقش دارند.

فروشنندگان مزدبگیر یا مأموران خرید در کارخانه ها و دیگر مؤسسات تولیدی، کسانی که در بازاریابی فعالیت دارند و غیره تنها گروه کارگران غیر مولد نیستند. حسابداران و کلیه مزد بگیرانی که در محاسبه قیمت ها، محصولات و هزینه های یک واحد تولیدی فعالیت دارند کارگر غیر مولدند، زیرا در جریان جمع آوری، پردازش، تجزیه و تحلیل، نگهداری و پخش اطلاعات مربوط به خرید و فروش محصولات و هزینه ها و درآمدهای یک بنگاه، ارزشی به وجود نمی آید. همچنین کارکنان مزدبگیری که به کار تنظیم و نگهداری و توزیع وسائل مبادله (پول و غیره) و معاملات مربوط بدان به کار مشغولند کارگر غیرمولدند.

به طور کلی همه کارگران مزد بگیری که در روند چرخش سرمایه به کار مشغولند کارگران غیر مولدند. وجود آنها برای نظام سرمایه داری لازم است چون کار آنها باعث کاهش هزینه

در مؤسسات غیر اقتصادی، جزو سرمایه متغیر به حساب نمی آید. سرمایه متغیر تنها مزد کارگران مولد را دربر می گیرد. به همین طریق سرمایه تجاری و سرمایه وامی (سرمایه بهره آور یا بهره خوار) سرمایه مولد نیستند، چون مستقیماً در روند تولید ارزش اضافی به حرکت در نمی آیند. اما بخشی از ارزش اضافی به وجود آمده در روند تولید به صورت سود بازرگانی و بهره به سمت این سرمایه های غیر مولد جاری می شود.

مارکس در جلد دوم سرمایه «فصل 7، هزینه های چرخش»، کار غیر مولد و گروه های مختلف کارگران غیر مولد را تشریح کرده است که خوانندگان را بدان ارجاع می دهیم.

مارکس همچنین در جلد سوم سرمایه (فصل 17، سود تجاری) می نویسد:

«... با گسترش مقیاس تولید، عملیات بازرگانی ای که پیوسته برای به چرخش درآوردن سرمایه صنعتی، خواه به منظور فروش محصولات موجود در شکل سرمایه- کالا، خواه برای تبدیل پول به وسائل تولید و خواه برای حسابداری کل روند لازم اند، افزایش می یابند. محاسبه قیمت ها، حسابداری، صندوق و مراسلات جایشان اینجا است [در این مقوله جای می گیرند]. هر اندازه مقیاس تولید گسترده تر باشد عملیات

چرخش سرمایه می شود اما این کارگران نه تنها ارزش و ارزش اضافی به وجود نمی آورند بلکه مقداری از ارزش تولید شده توسط کارگران مولد را مصرف می کنند. البته اگر این کارگران نبودند هزینه چرخش¹⁴ برای سرمایه داران افزایش می یافت و سود کمتری عاید گروه های مختلف سرمایه دار می شد. سرمایه داران کاهش هزینه چرخش را که ناشی از کار این کارگران است «به جیب می زنند». یعنی وجود کارگران غیر مولد باعث صرفه جوئی در هزینه چرخش سرمایه می شود که سرمایه داران از آن بهره می گیرند اما این ارزش جدیدی نیست. بدین طریق کارگران غیر مولد استثمار می شوند بی آنکه ارزش اضافی تولید کنند.

روشن است که دیگر کارکنان اداری و دفتری مؤسسات اقتصادی خصوصی و دولتی کارگران غیر مولد به حساب می آیند به همین طریق بسیاری از کارکنان مزدی مؤسسات غیر اقتصادی (اجتماعی، سیاسی، قضائی، نظامی و انتظامی و غیره)، خدمتکاران مزدی خانگی و غیره کارگران غیر مولدند. مزد و حقوق پرداختی به کارگران غیر مولد، خواه در مؤسسات اقتصادی به کار مشغول باشند و خواه

¹⁴ - مارکس برای این هزینه ها اصطلاح فرانسوی faux frais (هزینه های فرعی یا جنبی) را به کار می برد.

واسطه ای است که یا به محاسبه ارزش ها، یا تحقق آنها و یا تبدیل آنها به وسائل تولید از پول تحقق یافته می شوند. بنابراین حجم کار بازرگانی به حجم کل ارزشی که باید تحقق یابد بستگی دارد. پس طبیعی است که چنین کاری، برخلاف کار مستقیماً مولد، نه علت حجم این ارزش ها بلکه معلول و نتیجه آن باشد. در مورد دیگر هزینه های چرخش، وضع به همین منوال است.

کارگر بازرگانی مستقیماً ارزش اضافی تولید نمی کند، اما قیمت [نیروی] کار او با ارزش نیروی کارش و بنابراین با هزینه تولید این نیروی کار تعیین می شود در حالی که کاربرد این نیروی کار، اعمال آن همچون تلاش، صرف انرژی و فرسایش، درست مانند مورد هر مزد بگیر دیگر، به هیچ رو محدود به ارزش نیروی کار نیست. بنابراین مزد او ضرورتاً با حجم سودی که او در تحققش به سرمایه دار کمک می کند، تناسب ندارد. هزینه کارگر بازرگانی برای سرمایه دار و دستاوردش برای او کمیت های متفاوتی هستند. او برای سرمایه دار دستاورد دارد نه بدین علت که مستقیماً ارزش اضافی تولید می کند، بلکه چون با انجام کاری که بخشی از آن پرداخت نمی شود در کاهش هزینه تحقق ارزش اضافی سهم دارد.» (تأکید ها از من است. س. ش.)

بازرگانی سرمایه صنعتی بیشتر خواهد بود (هرچند این دو افزایش به یک نسبت صورت نمی گیرند) و بنابراین کار و دیگر هزینه های چرخش به منظور تحقق ارزش و ارزش اضافی نیز افزایش می یابند. در نتیجه، استخدام کارگران مزدی برای فعالیت های بازرگانی یا کارکنان دفتری بازرگانی [کارکنان پیشخوان] ضرورت می یابد. هزینه این حقوق بگیران هرچند به صورت مزد است اما از سرمایه متغیری که برای خرید [نیروی] کار مولد مصرف می شود متمایز است. این هزینه، سرمایه داران صنعتی، حجم کل سرمایه پیش ریخته را افزایش می دهد بی آنکه مستقیماً ارزش اضافی را بالا ببرد. زیرا صرفاً هزینه کاری است که برای تحقق ارزشی که قبلاً تولید شده اختصاص می یابد. این هزینه مانند هر هزینه دیگری از این نوع باعث کاهش نرخ سود می شود زیرا سرمایه پیش ریخته افزایش می یابد بی آنکه ارزش اضافی بالا رفته باشد.» مارکس می افزاید:

«هر قدر مقیاس تولید بزرگ تر باشد ارزش و در نتیجه ارزش اضافی ای که باید تحقق یابند بزرگ تر خواهند بود و در نتیجه سرمایه-کالای تولید شده بزرگ تر خواهد بود و هزینه کارهای دفتری که باعث نوعی تقسیم کار می شوند به طور مطلق (هر چند نه نسبی) افزایش خواهد یافت ... کار بازرگانی صرفاً شامل عملیاتی

کارکن زائد نیست. بحث مولد بودن یا نبودن در نظام سرمایه داری، چنانکه گفتیم، به این معنی است که آیا کارکنان مورد نظر ارزش اضافی تولید می کنند یا نه. در جامعه سوسیالیستی فرق میان کارگر مولد و غیر مولد از میان می رود و همه مولد خواهند بود ولی نه به معنی تولید کننده ارزش اضافی، بلکه به معنی تولید کننده محصول و خدمتی که توده مردم بدان نیاز دارند (همچنین می توان گفت همه کارگران، غیر مولد - به معنی سرمایه دارانه کلمه - خواهند بود! چون هیچ کارگری ارزش اضافی تولید نخواهد کرد و تولیدات کارگران و زحمتکشان به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به خود آنها برخواهد گشت).

پیوست 2

بیشتر کتاب ها و نوشته های آموزشی برای توضیح این روند مثال ساده ای از سه بخش با سرمایه های برابر و ترکیب ارگانیک های متفاوت می آورند و فرض را بر این می گذارند که تمام سرمایه ثابت در یک دوره گردش سرمایه مصرف شود. هرچند با این گونه مثال ها هم می توان جوهر مسأله را بیان کرد اما در اینجا ما مثال نسبتاً پیچیده تری که به واقعیت نزدیک تر است، به نقل از جلد سوم سرمایه

به همین طریق مأموران مختلف مربوط به مالیات یا ثبت احوال و ثبت املاک برای چنین نظامی ضرورت دارند. نیروهای انتظامی، امنیتی و نظامی و قضائی بخش دیگری از کارکنان غیر مولد هستند که نقش اصلی شان حفظ امنیت سرمایه و مالکان وسائل تولید و سرکوب کارگران و زحمتکشان است از این رو اینها نیز برای نظام سرمایه داری لازم اند و این نظام باید هزینه های آنان را نیز بپذیرد. در جامعه سرمایه داری این هزینه ها اساساً از ارزش اضافی ای که کارگران مولد تولید می کنند و از کار اضافی دیگر زحمتکشان (به صورت مالیات و غیره) تأمین می شوند. اینان چنانکه گفتیم در نظام سرمایه داری برای کاهش هزینه چرخش، محاسبات قیمت و هزینه، مسائل مربوط به گردش پول و اعتبار و غیره لازم اند. اگر کارگران غیر مولد شاغل در بازرگانی نباشند روشن است که روند تحقق ارزش (تبدیل سرمایه - کالا به سرمایه - پول) صورت نخواهد گرفت یا به شکل کاملاً ناقص و غیر کارآمدی انجام خواهد شد و در نتیجه در روند گردش سرمایه اجتماعی اختلال به وجود خواهد آمد. همین امر در مورد کارگران غیر مولد در زمینه امور اعتباری و پولی نیز صادق است.

نکته بسیار مهمی که باید توجه داشت این است که کارگر یا کارکن غیرمولد به معنی کارگر یا

فصل 9 «برقراری نرخ عمومی سود (نرخ سود متوسط)»، می آوریم. مارکس می نویسد:

«پنج حوزه مختلف تولید را که در آنها سرمایه هائی با ترکیب ارگانیک متفاوت چنانکه در جدول زیر آمده است در نظر می گیریم:

نرخ سود	ارزش تولید شده	ارزش اضافی	نرخ ارزش اضافی	سرمایه ها (C سرمایه ثابت، V سرمایه متغیر)	
20%	120	20	100%	80 C + 20V	1
30%	130	30	100%	70C + 30V	2
40%	140	40	100%	60C + 40V	3
15%	115	15	100%	85C + 15V	4
5%	105	5	100%	95C + 5V	5

در این مثال برای حوزه های مختلف تولید و استنمار یکسان کار با نرخ سودهای بسیار متفاوتی برحسب ترکیب ارگانیک های مختلف سرمایه ها مواجهیم.

جمع کل سرمایه ها برابر 500 و جمع کل ارزش های اضافی برابر 110 و ارزش کل کالاهای تولید شده توسط این سرمایه ها برابر 610 است. حال کل سرمایه ها را که برابر 500 است سرمایه واحدی فرض کنیم که سرمایه های 1 تا 5 اجزای مختلف آن را تشکیل می دهند ... ترکیب متوسط این سرمایه عبارت است از 390 واحد سرمایه ثابت و 110 واحد سرمایه متغیر. اگر ترکیب سرمایه را برای 100 واحد در نظر بگیریم، 78 واحد آن سرمایه ثابت و 22 واحد آن سرمایه متغیر خواهد بود. سرمایه ای معادل 100 که یک پنجم کل سرمایه را تشکیل می دهد ترکیب متوسطی برابر $v + 22c + 78$ و ارزش اضافی متوسطی برابر 22 خواهد داشت [یک پنجم کل 110 واحد ارزش اضافی مربوط به کل 500 واحد سرمایه] و نرخ سود متوسط برابر 22٪ و سرانجام قیمت تولید هر بخش 100 واحدی از سرمایه کل یا تولید مربوط به

یک پنجم سرمایه کل برابر 122 خواهد بود [یک پنجم تولید کل یا $122 = 5 : 610$]. بنابراین قیمت محصول مربوط به یک پنجم سرمایه کل باید 122 باشد.»

در مثال بالا فرض بر این است که کل سرمایه ثابت در یک دوره گردش سرمایه (یعنی روند تبدیل سرمایه مولد به سرمایه - کالا و تبدیل سرمایه - کالا به سرمایه - پول و تبدیل سرمایه - پول به سرمایه مولد) مصرف شود، یعنی وارد ارزش محصولات تولیدی گردد. در مورد بخش گردان سرمایه ثابت (مواد خام و کمکی، انرژی مصرف شده، وسائل یدکی و غیره) این فرض با واقعیت انطباق دارد اما در مورد بخش پایا یا استوار سرمایه ثابت (ماشین آلات، تأسیسات و ساختمان های تولیدی، اسکله، راه، پل و غیره) این فرض غالباً درست نیست. تمام ارزش سرمایه پایا یا استوار معمولاً در بیش از یک دوره گردش وارد ارزش کالاهای تولید شده توسط آن سرمایه می شود. به عبارت دیگر در هر دوره گردش فقط کسری از سرمایه استوار وارد ارزش کالاهای تولید شده می گردد. بدین سان سرمایه پیش ریخته (کل مقدار سرمایه گذاری شده) با سرمایه مصرف شده یکی نیست. برای محاسبه نرخ سود باید کل سرمایه و نه فقط سرمایه مصرف شده را در نظر گرفت، اما برای محاسبه مقدار و نرخ ارزش اضافی نیازی به این کار نیست چون ارزش اضافی از سرمایه ثابت (چه کل آن و چه بخش مصرف شده آن در یک دوره گردش) به دست نمی آید. مارکس برای پرهیز از اشتباه در زمینه درهم آمیختن سرمایه مصرف شده و سرمایه کل و دقت های محاسباتی ای که در این زمینه باید رعایت شوند چنین ادامه می دهد:

«برای اینکه به نتایج کاملاً غلطی نرسیم نباید هزینه تولید را برابر با 100 بگیریم.

برای سرمایه $80c + 20v$ با نرخ ارزش اضافی 100٪، ارزش کالاهای تولید شده در صورتی برابر با $80c + 20v + 20s = 120$ [ارزش اضافی] خواهد بود که تمام سرمایه ثابت وارد محصول سالیانه گردد. این امر ممکن است در برخی حوزه های تولید رخ دهد اما در مورد سرمایه ای با ترکیب 4 به 1 نادر است. بنابراین هنگامی که ارزش کالاهای تولید شده توسط 100 واحد از سرمایه های مختلف مورد نظر باشد باید توجه کنیم که این ارزش برحسب اینکه سرمایه ثابت چگونه به بخش پایا و بخش گردان تقسیم می شود، متفاوت خواهد بود. همچنین باید در نظر داشت که عناصر پایای سرمایه های ثابت مختلف با سرعت های متفاوت مستهلک می شوند و بنابراین در زمان واحد مقادیر متفاوتی ارزش به محصول تولید شده می افزایند. اما این امر برای نرخ سود اهمیتی ندارد. سرمایه ثابت $80c$ چه در سال 80 واحد، چه 50 واحد و چه 5 واحد ارزش به محصول سالیانه منتقل کند یعنی خواه محصول سالیانه برابر

باشد با $80c + 20v + 20s = 120$ یا $50c + 20v + 20s = 90$ یا $5c + 20v + 20s = 45$ در هر حال ارزش [جدید] تولید شده به اندازه 20 واحد از هزینه تولید بیشتر خواهد بود و در هر حال برای تعیین نرخ سود این 20 واحد نسبت به سرمایه 100 سنجیده می شوند و در هر حال نرخ سود این سرمایه 20% خواهد بود. برای روشن شدن بیشتر آنچه گفته شد در جدول زیر نسبت های مختلفی از سرمایه ثابت پنج سرمایه مورد بحث را وارد ارزش محصول تولید شده می کنیم:

سرمایه ها	نرخ ارزش اضافی	ارزش اضافی	نرخ سود	سرمایه مصرف شده	ارزش کالاها	هزینه تولید
$80c + 20v$	100%	20	20 %	50	90	70
$70c + 30v$	100%	30	30 %	51	111	81
$60c + 40v$	100%	40	40 %	51	131	91
$85c + 15v$	100%	15	15 %	40	70	55
$95c + 5v$	100%	5	5 %	10	20	15
جمع		110			کل	
$390c + 110v$						
برای 100 واحد سرمایه			22 %			متوسط
$78c + 22v$		22				

حال اگر دوباره سرمایه های 1 تا 5 را سرمایه کلی واحدی فرض کنیم می بینیم که ترکیب مجموع این 5 سرمایه یعنی $500 = 390c + 110v$ نیز ترکیب متوسط سرمایه $100 = 78c + 22v$ تغییر نکرده اند. ارزش اضافی متوسط هم همان 22 واحد باقی مانده است. اگر این ارزش اضافی را به سرمایه های 1 تا 5 اضافه کنیم قیمت کالاهای تولید شده مربوط به هر سرمایه را به دست خواهیم آورد:

اختلاف بین قیمت و ارزش	نرخ سود	قیمت کالاها	هزینه تولید	ارزش کالاها	ارزش اضافی	سرمایه ها	
+2	22 %	92	70	90	100%	80C + 20V	1
-8	22 %	103	81	111	100%	70C + 30V	2
-18	22 %	113	91	131	100%	60C + 40V	3
+7	22 %	77	55	70	100%	85C + 15V	4
+17	22 %	37	15	20	100%	95C + 5V	5

کالاهاى مربوط به سرمایه های (1) ، (4) و (5) به میزان $26 = 17+7+2$ بالاتر از ارزش خود، و کالاهاى مربوط به سرمایه های (2) و (3) به میزان $26 = 8 + 18$ کمتر از ارزش خود به فروش رفته اند، به طوری که تفاوت های بین قیمت و ارزش در اثر توزیع منظم ارزش اضافی و یا افزودن سود متوسط به هزینه تولید یکدیگر را خنثی می کنند. بخش های یکسانی از کالاها به قیمتی بالاتر یا پائین تر از ارزش خود به فروش می روند».

بدین سان مارکس چنین نتیجه می گیرد: «... در آغاز، نرخ سود بین شاخه های مختلف تولید بسیار متفاوت است. این نرخ های متفاوت در اثر رقابت، به شکل نرخ سود عمومی ای که میانگین نرخ های سود متفاوت است در می آید. سودی که مطابق این نرخ سود به سرمایه معینی، فارغ از ترکیب ارگانیک آن سرمایه، تعلق می گیرد سود متوسط نام دارد. اگر به هزینه تولید یک کالا سهم سود متوسط سالانه سرمایه پیش ریخته (و نه سرمایه مصرف شده) در تولید آن کالا را با توجه به شرایط گردش سرمایه اضافه کنیم، قیمت تولید آن کالا به دست می آید. به عنوان مثال سرمایه ای معادل 500 را در نظر می گیریم که بخش پایای آن برابر 100 و استهلاک سرمایه پایا در مدت گردش بخش گردان سرمایه که 400 فرض شده، برابر 10% باشد. نرخ سود متوسط [کل سرمایه] برای این دوره گردش را 10% می گیریم. هزینه

محصولات تولید شده عبارت است از 10 واحد برای استهلاک سرمایه پایا و 400 واحد برای سرمایه گردان [مزد به علاوه بخش گردان سرمایه ثابت] یعنی 410. حال اگر به این هزینه تولید سود متوسط کل سرمایه یعنی $50 = 10\% \times 500$ را بیافزایم قیمت تولید برابر 460 خواهد شد.»

خلاصه اینکه با تکامل سرمایه داری کالاها براساس قیمت تولید خود، یعنی هزینه تولید به علاوه سود متوسط کل سرمایه ای که برای تولید آنها در یک دوره گردش سرمایه به کار افتاده مبادله می شوند (یا دقیق تر بگوئیم به قیمتی حول قیمت تولید مبادله می شوند). سود متوسط هر بخش از سرمایه اجتماعی برابر است با مقدار این سرمایه ضرب در نرخ سود عمومی یا متوسط سرمایه. نرخ سود متوسط سرمایه یا نرخ عمومی سود از تقسیم کل ارزش اضافه تولید شده (و تحقق یافته) در یک دوره گردش سرمایه بر کل ارزش سرمایه اجتماعی به دست می آید.

پیوست 3

در اینجا مورد معلمان (در معنی وسیع کلمه یعنی آموزگاران دبستان ها، دبیران دبیرستان ها و مدرسان دانشگاه ها و مدارس عالی) و کارکنان مزدی بهداشت و درمان را از این زاویه که آیا باید آنان را کارگر مولد به حساب آورد یا نه بررسی می کنیم.

در آغاز پیوست 1 دیدیم که مارکس معلمان حقوق بگیر را که در مؤسسات خصوصی انتفاعی کار می کنند کارگر مولد می داند. پرسشی که مطرح می شود این است که آیا معلمانی که در استخدام دولت (بخش عمومی) هستند را نیز می توان کارگرمولد (تولید کننده ارزش اضافی) به حساب آورد یا نه؟

نخست ببینیم آیا معلمان استخدامی بخش دولتی استثمار می شوند یا نه و اگر استثمار می شوند ثمره استثمار آنها به جیب چه کسانی می رود.

نگاهی به حقوق دریافتی معلمان نشان می دهد که اکثریت عظیم معلمان (حدود 90% یا بیشتر آنها) حقوقی در حد حقوق متوسط کارگران یدی یا کمی بیشتر دریافت می کنند. در سال 1386 که قرار بود حقوق بخشی از معلمان به 330 هزار تومان در ماه برسد، حداد عادل (رئیس مجلس آن زمان) گفت حقوق معلمانی که در ابتدای کار هستند با حداقل حقوق کارگران (که در آن موقع حدود 180 هزار تومان در ماه

بود) برابر است.¹⁵ اکنون نیز این وضعیت تغییری پیدا نکرده است و اکثر معلمان مانند کارگران زیر خط فقر زندگی می کنند. این به روشنی نشان می دهد که معلمان استثمار می شوند. حال پرسشی که می تواند مطرح شود این است که آیا معلمان ارزش اضافی ای هم برای طبقه سرمایه دار به وجود می آورند یا اینکه مانند کارگران غیر مولد نقش شان کاهش هزینه های فرعی مانند هزینه چرخش یا حفظ نظم و غیره است.

روشن است که معلمان هزینه چرخش سرمایه را کاهش نمی دهند چون در این روند شرکت ندارند و کار آنها حفظ نظم و امنیت سرمایه هم نیست. ولی معلمان با کارشان در آموزش کودکان و جوانان که بخش مهمی از آنها کارگران و کارمندان آینده اند، بخش قابل توجهی از هزینه تولیدی – و به طور مشخص هزینه نیروی کار – مؤسسات سرمایه داری (خصوصی یا دولتی) را کاهش می دهند.

توضیحی در این باره لازم است. می دانیم که کارگر برای کارکردن نیاز به حد معینی از سواد (خواندن، نوشتن، حساب کردن و غیره) دارد و هر قدر سرمایه داری بیشتر تکامل یابد نیاز تولید و اقتصاد به طور کلی به افراد آموزش دیده در تمام سطوح افزایش می یابد و این «حد معین» بیشتر می شود. اگر آموزش عمومی (که هزینه آن بر عهده دولت است یعنی از محل مالیات و غیره تأمین می شود) نبود، سرمایه داران (اعم از دولتی یا خصوصی) مجبور بودند هزینه ای برای آموزش کارگران صرف کنند و یا مزد آنها را در حدی بالا ببرند که کارگران بتوانند خود این هزینه را تأمین کنند. در آن صورت یا باید سرمایه داران برای آموزش کارگران و فرزندان شان (که بخش اعظم آنها کارگران آینده را تشکیل می دهند) معلم استخدام می کردند و یا باید آنقدر به مزد کارگران می افزودند که کارگران بتوانند تمام هزینه آموزش را خود به عهده گیرند.

اما در ایران و در بسیاری از کشورهای دیگر جهان هزینه آموزش عمومی بر عهده دولت است. یعنی دولت به جای سرمایه داران هزینه آموزش کارگران را بر عهده می گیرد و بدین سان هزینه نیروی کار را به نفع سرمایه داران پائین می آورد. همچنین با افزایش سواد و دانش نیروی کار، بارآوری کار و در نتیجه نرخ استثمار افزایش می یابد. اینکه آموزش عمومی به نفع خود کارگران هم هست یا می تواند باشد منافاتی با این واقعیت ندارد که آموزش عمومی کارگران توسط دولت باعث کاهش هزینه مزد و بنابراین افزایش حجم و نرخ ارزش اضافی می شود.

در زمینه آموزش عالی و تحقیق و توسعه نیز باید توجه داشت دولت از یک سو با تربیت رایگان متخصص برای مؤسسات سرمایه داری (خصوصی یا دولتی) و از سوی دیگر بر عهده گرفتن بخش عمده هزینه های پژوهشی هزینه های سرمایه داران را کاهش می دهد.

نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که غیر انتفاعی بودن آموزش عمومی در سطوح مختلف به معنی غیر استثماری بودن آنها نیست¹⁶. معلم در این مؤسسات استثماری می شود و ارزش اضافی به وجود می آورد. اما دولت به عنوان صاحب و کارفرمای مؤسسات آموزشی عمومی، برخلاف مؤسسات آموزشی خصوصی و برخلاف مؤسسات انتفاعی دولتی، ارزش اضافی استثماری شده از معلمان را به صورت سود در یک حساب یا صندوق کنار نمی گذارد چون خدمات آموزشی را نمی فروشد تا بتواند بخش هزینه و سود آن را جدا کند (هرچند در مؤسسات غیر انتفاعی هم حسابداری وجود دارد). دولت خدمات آموزشی را به طور رایگان یا تقریباً رایگان در اختیار «عموم» می گذارد. سرمایه داران نه تنها از این آموزش رایگان برای خود و فرزندانشان بهره می گیرند بلکه آموزشی هم که نصیب کارگران می شود چنانکه دیدیم در خدمت کارائی و بارآوری نیروی کار است که به کاهش هزینه نیروی کار و افزایش نرخ ارزش اضافی (از طریق افزایش بارآوری کار در اثر آموزش) منجر می شود. در یک کلام دولت ارزش اضافی استثماری شده از معلمان را به صورت مستقیم و غیر مستقیم به طبقه سرمایه دار منتقل می کند.

به طور خلاصه، ارزش اضافی بیشتری که سرمایه داران از کارگران مولد آموزش دیده و دارای انضباطی که محصول مدرسه اند نسبت به کارگران مولد بدون آموزش و بدون انضباط به دست می آورند، به طور غیر مستقیم محصول کار معلمان است، بنابراین معلمان به همین نسبت در ایجاد ارزش اضافی سهمین اند و کارگر مولد محسوب می شوند.

آنچه در مورد معلمان گفتیم در مورد کارکنان مزدی در رشته های بهداشت و درمان هم صدق می کند. تا آنجا که به بخش خصوصی و یا بخش دولتی انتفاعی در این حوزه مربوط می شود (بیمارستان ها، کلینیک ها، مراکز توان بخشی، آزمایشگاه های پزشکی، پرتونگاری، فیزیوتراپی و غیره) بخش اعظم

¹⁶ - اصولاً بخش غیر انتفاعی، بخش غیر تجاری و بخش عمومی (خدمات عمومی) در نظام سرمایه داری ساختارها و نهادهای لازمی برای بخش انتفاعی هستند. در هیچ جامعه سرمایه داری بخش انتفاعی یا بنگاه ها و مؤسسات خصوصی نمی توانند بدون تکیه بر بخش های غیر انتفاعی، غیر تجاری و بدون پشتیبانی خدمات عمومی به فعالیت خود ادامه دهند.

کارکنان این مؤسسات (بهباران، بهورزان، پرستاران، مسئولان آمبولانس، کارکنان فنی و نگهداری و تعمیرات، تکنیسین های آزمایشگاه، مددکاران اجتماعی و حتی بخشی از متخصصان و پزشکان - غیر از کادرها و مدیران) کارگر مولد به شمار می روند یعنی برای صاحبان مؤسسات بهداشتی و درمانی خصوصی ارزش اضافی تولید می کنند. مزد و حقوق اکثریت کارکنان رشته های که نام بردیم، خواه در بخش خصوصی و خواه در بخش دولتی، در سطحی مانند کارگران دیگر شاخه ها است¹⁷.

نقش مؤسسات دولتی غیر انتفاعی در این بخش ها شبیه مؤسسات آموزش عمومی است. نقش این مؤسسات حفظ سلامت و توان نیروی کار است. اگر خدمات دولتی در این زمینه ها نبود سرمایه داران می بایست مزد کارگران را به میزانی افزایش دهند که کارگران بتوانند خود این هزینه ها را برعهده گیرند (چون مزد باید هزینه های لازم برای نگهداری و باز تولید نیروی کار را تأمین کند). مؤسسات درمانی و بهداشتی بخش عمومی مانند مؤسسات آموزش عمومی، کارکنان مزدی فعال در بهداشت و درمان را استثمار می کنند اما حاصل این استثمار به صورت سود به جیب دولت نمی رود (یا تماماً نمی رود). دولت با ارائه رایگان یا نسبتاً ارزان برخی خدمات بهداشتی و درمانی در واقع بخشی از هزینه افزایش مزد را که در صورت نبودن این کمک ها اجتناب ناپذیر می بود، برعهده می گیرد. بدین سان ارزش اضافی تولید شده در مؤسسات درمانی و بهداشتی غیر انتفاعی - یا بخش مهمی از آن - را به طور غیر مستقیم به مؤسسات سرمایه داری انتقال می دهد.

در نتیجه ما معلمان بخش خصوصی و عمومی - به غیر از مدیران و کادرها- و همچنین کارکنان بخش بهداشت و درمان - به غیر از مدیران و کادرها - را جزو کارگران مولد به حساب می آوریم.

¹⁷ - دبیر کل خانه پرستار ایران در گفتگو با خبرنگار ایلنا با اشاره به افزایش حقوق کارکنان در سال 89 گفت: این افزایش حقوق که پس از گذشت سه ماه ابلاغ شده برای پرستاران 25 هزار تومان بوده که متوسط حقوق آنان برابر با 400 هزار تومان می شود. منبع: ایلنا 16 خرداد 1389

پیوست 4

ما شمار کل کارگران مولد را در سال 1386 حدود 7 میلیون نفر برآورد کردیم. شمار کل تولید کنندگان مستقل اعم از صنعتی و کشاورزی حدود 6/3 تا 6/5 میلیون نفر است. بدین سان حتی اگر بارآوری کار کارگران مزدی و کارکنان مستقل را یکسان فرض کنیم، روشن است که تولید کارگران مولد از کل تولید مولدان مستقل و بنابراین قطعاً از 50 درصد تولید ناخالص بدون نفت بیشتر خواهد بود. اما با توجه به پیشرفته تر بودن وسائل تولید و سازماندهی کار و بازده ناشی از مقیاس در صنایع بزرگ و به طور کلی واحدهای بزرگ کار و تولید با اطمینان می توانیم بگوئیم که بیش از 70 درصد تولید ناخالص بدون نفت توسط کارگران مزدی صورت می گیرد.

چند مثال و بررسی در مورد صنعت، خدمات و کشاورزی موضوع را روشن می کند. در سال 1385 کل شاغلان در صنعت (ساخت) 3458000 نفر بودند و کل ارزش افزوده آنان به 31612/7 میلیارد تومان بالغ می شد. در همان سال شمار شاغلان کارگاه های دارای 10 کارکن و بیشتر 1061000 و کل ارزش افزوده آنان مبلغ 26939/9 میلیارد تومان بود. یعنی کارکنان کارگاه های دارای 10 کارکن یا بیشتر، که کمتر از 31 درصد کل کارکنان صنعتی بودند، بیش از 85٪ ارزش افزوده بخش صنعت را تولید می کردند. به بیان دیگر تولید سرانه کارکنان کارگاه های دارای ده کارکن و بیشتر به طور متوسط بیش از 2/7 برابر (270٪) تولید سرانه کارکنان کارگاه های کمتر از 10 نفر بود. البته بخش مهمی از تولید در کارگاه های کمتر از 10 نفر نیز توسط کارگران مزدی این کارگاه ها صورت می گیرد. بدین طریق عراق خواهد بود اگر بگوئیم در سال 1386 چیزی در حدود 85 تا 90٪ تولید صنعتی توسط کارگران مزدی انجام می شد و سهم پیشه وران، استادکاران و صنعتگران کوچکی که خودشان تولید کننده بودند حداکثر بین 10 تا 15 درصد حجم ارزش افزوده تولید صنعتی بدون نفت بود.

در مورد خدماتی مانند آموزش، سهم تولید کنندگان خرد بی شک ناچیز است. در مورد خدمات بهداشتی و درمانی با توجه به شمار پزشکان دارای مطب و برخی پرستاران و متخصصان خدمات بهداشتی و درمانی که برای خود کار می کنند می توان سهمی برای اینگونه مشاغل آزاد در تولید خدمات بهداشتی و درمانی قائل شد. اما نگاهی به وضعیت شاغلان در بخش بهداشت و درمان نشان می دهد که در این بخش نیز وزن و اهمیت کار مزدی بسیار بیشتر از دارندگان مشاغل آزاد است.

در آبان ۱۳۸۵ شمار کل شاغلان در بخش بهداشت و مددکاری اجتماعی ۵۲۱ هزار نفر بوده است (جدول شماره ۸-۳ نیروی انسانی، سالنامه آماری کشور). در همان سال عده کارکنان شاغل در وزارت بهداشت و درمان ۳۲۱۵۴۴ نفر بود که اکثر شاغلان در این بخش را تشکیل می داد و همچنین اگر بیمارستان ها و کلینیک های خصوصی را در نظر بگیریم به این نتیجه خواهیم رسید که بخش عمده خدمات بهداشتی و درمانی در ایران توسط کارکنان مزدی - خواه در بخش عمومی و خواه خصوصی - انجام می گیرد.

خدمات مخابرات و پست و تلگراف تماماً توسط کارکنان مزدی انجام می شود و تولید کنندگان مستقل در آن نقشی ندارند. بخش مهمی از خدمات حمل و نقل و توریسم و رستوران و تمام کار بارگیری و تخلیه کشتی ها و غیره نیز توسط کار مزدی صورت می گیرد.

تنها بخشی که در آن نقش تولید کنندگان مستقل مهم تر از کارگران مزدی است، بخش کشاورزی است.

نگاهی به برخی داده ها در بخش کشاورزی تا حدودی نقش کارگران مزدی و نقش مولدان مستقل در این بخش را روشن خواهد کرد.

طبق داده های رسمی مرکز آمار ایران - منتشر شده در سالنامه آماری کشور ۱۳۸۶ - در سال ۱۳۸۲ در ایران ۴۳۳۲۴۲۳ بهره برداری کشاورزی وجود داشته که به صورت زیر طبقه بندی شده اند: ۳۴۷۱۹۷۲ خانوار معمولی بهره بردار ساکن روستا که ۲۶۶۹۶۶۰ خانوار از آنها صاحب زمین بوده اند و ۸۰۲۳۱۲ خانوار بی زمین.

- ۸۱۶۱۰۴ بهره بردار غیر ساکن که ۱۲۳۸۲ واحد از آنها بی زمین بوده اند.
- ۳۶۲۳۹ خانوار معمولی غیر ساکن که ۳۶۲۳۶ خانوار آنها بی زمین بوده اند.
- ۸۱۰۸ شرکت رسمی یا مؤسسه عمومی که ۷۶۳ تای آنها بی زمین بوده اند.

طبق داده های بالا می بینیم که در سال ۱۳۸۲ از کل خانوارهای معمولی بهره بردار ۲۳۱۲۸۰ خانوار یعنی ۲۳/۱ درصد آنها بی زمین بوده اند. اعضای کارکن این خانوارهای بی زمین (که رقمی در حدود دست کم ۱/۵ میلیون را تشکیل می دادند) یا به صورت کارگر کشاورزی در واحدهای بزرگ کشاورزی کار می کردند یا به صورت کارگر فصلی برای زمینداران بزرگ و دهقانان مرفه و یا اینکه قطعه زمینی از زمینداران بزرگ یا دهقانان مرفه اجاره می کردند. ما شمار دقیق این بخش های

مختلف کارکنان بی زمین در بخش کشاورزی را نداریم. در جدول 20-3 که در متن مقاله آمده است شمار کارکنان کشاورزی مزدی حدود 281 هزار نفر برآورد شده است. به نظر می رسد که کارگران فصلی یا روزمزد کشاورزی در این رقم به حساب نیامده اند و احتمالاً در بخش «کارگران ساده» این جدول ادغام شده اند. توزیع زمین های زیر کشت محصولات سالانه برحسب خانوارهای دهقانی و واحدهای بزرگ کشاورزی در جدول زیر خلاصه شده اند:

درصد	کل مساحت زمین زیر کشت (هکتار)	درصد	شمار کل بهره برداری ها	مساحت کل بهره برداری	
19/7	22924/3	65/7	1735532	کمتر از 5 هکتار	دهقانان فقیر
19/5	2271691	17/4	459339	5 هکتار تا 10 هکتار	دهقانان متوسط
29/5	3436695	12/9	339549	10 تا 25 هکتار	دهقانان ثروتمند
31/3	3646238	3/9	104065	25 هکتار و بیشتر	زمینداران بزرگ (حقیقی یا حقوقی)
100	11647027	100	2639486		کل

این جدول نشان می دهد که 31/3 درصد زمین های زیر کشت مربوط به مالکیت های بزرگ زمین (حقیقی یا حقوقی) یعنی بهره برداری های بالای 25 هکتار بوده اند و همچنین دهقانان ثروتمند (دارای بهره برداری های بین 10 تا 25 هکتار) حدود 29/5 درصد زمین های زیر کشت را در اختیار داشته اند. اگر تنها بهره برداری های بزرگ را در نظر بگیریم که 31/3 درصد کل زمین های زیر کشت را دربر می گیرند و توجه داشته باشیم که این بهره برداری ها به خاطر استفاده بیشتر از ماشین آلات کشاورزی، سیستم آبیاری مدرن، استفاده بیشتر از بذر مناسب و کود، داشتن انبار و سردخانه و غیره، صرفه جوئی ناشی از اندازه بزرگ تولید، سازماندهی کار و غیره به طور متوسط بازدهی بالاتر از بقیه دارند، نتیجه می گیریم که تولیدات آنها بسیار بیشتر از 31/3 درصد کل تولیدات کشاورزی است و همین امر تا حدود کمتری در مورد دهقانان ثروتمند صادق است.

حال اگر تنها بهره برداری های بزرگ را، که 31/3 درصد زمین ها است، در نظر بگیریم با توجه به آنچه گفته شد، سهم آنها از تولید کشاورزی شاید 40 تا 45 درصد باشد. اگر نه تمام این تولید دست کم بخش مهمی از آن توسط کارگران مزدی کشاورزی تولید می شود و همین امر در مورد بخشی از تولید دهقانان ثروتمند صادق است. بدین سان از یک سو با توجه به شمار تقریبی کارگران مزدی کشاورزی و از سوی دیگر تولید در واحدهای بزرگ کشاورزی سهم کارگران کشاورزی در کل تولید این بخش از 25 درصد کمتر نخواهد بود (دام پروری، ماهیگیری و شکار هم در رقم کلی منظور شده اند).

حال اگر کل تولید ناخالص داخلی بدون نفت در سال 1386 را در نظر بگیریم از این تولید حدود 13 درصد مربوط به بخش کشاورزی، دام پروری، جنگل داری، ماهیگیری و شکار، 24/5 درصد مربوط به صنعت و معدن و ساختمان و آب و برق و 62/5 مربوط به خدمات (آموزش، بهداشت، حمل و نقل، مخابرات و ارتباطات، خدمات اداری و دفتری، تجارت، توریسم و رستوران داری) بوده است. اگر از بخش خدمات، تجارت و خدمات اداری و دفتری را که تولید نیستند، کنار بگذاریم (خواه آنچه مربوط به کارگران مزدی است و خواه آنچه مربوط به کارکنان مستقل) به نتیجه تقریبی زیر می رسیم:

بخش اقتصادی	سهم کارکنان مستقل در تولید	سهم کارگران مزدی در تولید	کل
کشاورزی، دام پروری، جنگل داری، ماهی گیری، شکار	9/75 (75%)	3/25 (25%)	13
صنعت، معدن، ساختمان، آب و برق	3/67 (15%)	20/83 (85%)	24/5
خدمات (آموزش، بهداشت و درمان، حمل و نقل، مخابرات، ارتباطات، توریسم و رستوران داری)	16/63 (25%)	46/87 (75%)	62/5
جمع	29/05%	70/95%	100%

بدین سان سهم تولید کنندگان مستقل در تولید ناخالص داخلی بدون درآمد صادراتی نفت کمتر از 30 درصد و سهم کارگران مزدی بیش از 70 درصد است.